

بررسی کیفی مؤلفه‌های مؤثر بر نظارت والدین در مدیریت شکاف نسلی بر نوجوانان خود

منصوره زارعان^۱
سیدعلی احراری^۲

چکیده

این مطالعه با هدف شناسایی موانع و تسهیل‌گرهای مؤثر بر نظارت والدین در مدیریت شکاف نسلی با نوجوانان در شهر تهران انجام شد. با بهره‌گیری از چارچوب نظری بوم‌شناختی برونفنبرگر و روش تحلیل مضمون، داده‌های حاصل از مصاحبه‌های نیمه ساختاریافته با ۱۲ والد دارای فرزندان نوجوان با مشکلات روانی و رفتاری تحلیل گردید. در مجموع، ۵ مضمون اصلی، ۱۲ مضمون فرعی و ۳۴ مضمون پایه در چهار سطح کلان سیستم، برون سیستم، میکروسیستم، ریزسیستم و فردی شناسایی شد. یافته‌ها نشان داد که نظارت والدین به شدت تحت تأثیر تغییرات در سبک زندگی مدرن، از جمله تحولات فناورانه، تضعیف تعاملات سنتی خانواده و افزایش فشارهای اقتصادی و روانی قرار دارد. موانع موجود شامل ساختارهای فرهنگی و اقتصادی محدودکننده، ضعف نهادهای آموزشی و حمایتی، تعارضات خانوادگی و شکاف‌های ارزشی بین نسلی و مشکلات روان‌شناختی والدین بودند. در مقابل، عواملی چون حمایت اجتماعی، آموزش مهارت محور، گفت‌وگوی بین نسلی و سازگاری با سبک‌های جدید زندگی به عنوان تسهیل‌گرهای مؤثر در تمام سطوح نمایان شدند. یافته‌ها تأکید می‌کنند که نظارت والدین بر نوجوانان پدیده‌ای چندلایه و پیچیده است که در بستر تحولات سریع سبک زندگی معاصر و تعامل متقابل بین عوامل ساختاری و فردی شکل می‌گیرد. بر این اساس، طراحی مداخلات اثربخش نیازمند رویکردی نظام‌مند، فرهنگی پاسخ‌گو و چندسطحی است که بتواند به تقویت ارتباط میان والدین و نوجوانان و کاهش شکاف‌های نسلی در جامعه‌ای با سبک زندگی در حال تغییر کمک کند.

واژگان کلیدی: نظارت والدین، شکاف نسلی، فرزندپروری، نوجوانان، مدل بوم‌شناختی.

10.22034/zj.2025.521181.1752

شناسه دیجیتال (DOI):

۱. گروه مطالعات علوم اجتماعی و جمعیت، پژوهشکده زنان، دانشگاه الزهراء، تهران، ایران. «نویسنده مسئول»

m.zarean@alzahra.ac.ir

۲. پژوهشکده مطالعات زن و خانواده، دانشگاه ادیان و مذاهب، قم، ایران.

seyedalahrari@urd.ac.ir

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۰۶/۲۰

تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۱۲/۱۸

مقدمه

خانواده به عنوان تنها نهادی است که عضویت اعضا، دائمی و روابط عاطفی در بین آنان برقرار است؛ به نحوی که گسست کلی ارتباطات خانوادگی تا حدود زیادی ناممکن است. خانواده، فضای کنش و واکنش اعضا و تعاملات گسترده در این فضا است. این در حالی است که تغییرات نسلی، گاه این تعاملات و کنش و واکنش ها را با چالش روبرو می کند. این چالش ها در سطحی عمیق تر، در حوزه سبک زندگی نیز خود را نشان می دهند؛ چراکه سبک زندگی شامل الگوهای رفتاری، نحوه استفاده از فناوری، شیوه های مصرف، روابط بین فردی، تغذیه، خواب و گذران اوقات فراغت است که همگی در بستر خانواده و میان نسل ها بازتاب می یابند. تغییرات نسلی و به تبع آن بروز تعارض، یکی از مسائل مهم خانواده و جامعه است. محققان شایع ترین دوره تعارض در روابط والدین و فرزندان را در دوره جوانی و نوجوانی فرزندان می دانند (فرنام و قنبرپور گنججاری، ۱۳۹۹). این مسئله امروزه با شیوع فضای مجازی و استفاده گسترده توسط نسل جوان و نوجوان بیش از پیش نمود یافته است. به نظر می رسد نسل نوجوان با ویژگی های نو و مختص به خود، تفاوت های زیادی را با نسل قبل از خود در اندیشه و عملکرد دارد و بر این اساس پدران و مادران به دلیل تفاوت های نگرشی، هنجاری و ارزشی چه بسا در تعامل با فرزندان نوجوان خود و در مدیریت شکاف نسلی، چالش هایی را تجربه کنند.

نوجوان با طی دوران طفولیت با تغییرات فیزیکی، روانی و اجتماعی روبروست. او به استقلال طلبی و خودمختاری روی می آورد و تمایل دارد که تصمیماتی مستقلانه و مبتنی بر رأی و نظر خود داشته باشد و از کنترل پدر و مادر فرار می کند. او در این برهه، به دنبال کشف هویت خود و دائم در پرسش از خود و آینده خود است. همچنین نوجوان در این دوران با نوسانات خلقی روبروست و این حالات، تعاملات او با دیگران از جمله با پدر و مادر را تحت تأثیر قرار می دهد. از سوی دیگر، نوجوان تحت تأثیر هم سالان ممکن است به رفتارهای پرخطر سوق داده شود. این تحولات نه تنها در سطح فردی بلکه در قالب سبک زندگی او نیز بروز می یابد؛ به گونه ای که عادات روزمره، انتخاب های رفتاری و حتی نوع روابط اجتماعی نوجوانان، متفاوت از نسل پیشین شکل می گیرد. افزون بر این، ارتباط نوجوان با فضای مجازی به مشکلاتی مانند کم خوابی، کاهش تمرکز در تحصیل و حتی افسردگی و الگوگیری در رفتارها و اندیشه ها منجر می شود. در این صورت، تعارضات او با خانواده در این دوران رشد می کند و پدر و مادر با چالش های جدی با فرزند نوجوان خود روبرو خواهند شد. از سوی دیگر، والدین دوران نوجوانی را دوره پرمخاطره

دانسته و نگران روابط فردی و بینافردی او هستند. این نگرانی امروزه با توجه به اینکه نوجوانان ساعات زیادی را در فضای مجازی سپری می‌کنند، افزایش یافته است. در مواقعی پدر و مادر بر خود لازم می‌دانند که نوجوان خود را کنترل کنند، به‌ویژه زمانی که استفاده از اینترنت به «اعتیاد به اینترنت» منجر شود. کنترل فرزندان گاه به تعارض بیشتر با آنان منجر می‌شود. تعارض با فرزندان، پدران و مادران را در تربیت و فرزندپذیری با چالش‌های جدی مواجه می‌سازد. همچنین فضای مجازی به‌مثابه رقیبی برای پدر و مادر در امر جامعه‌پذیری و فرزندپروری محسوب می‌شود و انتقال فرهنگ خانواده به نوجوان با چالش روبرو می‌شود. پدر و مادر در این شرایط فضای بازی در انتقال اصول خانوادگی، هنجارهای خانوادگی و فرزندپروری را از دست داده و در ارتباط با فرزندان خود با چالش‌های جدی روبرو هستند. این امر بر اختلافات نسلی دامن زده و انسجام و پیوند خانوادگی را با اختلال روبرو می‌سازد.

گروه‌های نسلی شامل افرادی است که در یک دوره زمانی متولد شده‌اند و رویدادهای متمایز اجتماعی یا تاریخی زندگی را در دوره‌های حیاتی رشد به اشتراک می‌گذارند. هر نسل تحت تأثیر نیروهای گسترده‌ای قرار می‌گیرد (والدین، هم‌سالان، رسانه‌ها، رویدادهای مهم اقتصادی و اجتماعی و فرهنگ عامه) که سیستم‌های ارزشی مشترکی را ایجاد می‌کند و آن‌ها را از افرادی متمایز می‌کند که در زمان‌های مختلف بزرگ شده‌اند (تونگه، ۲۰۲۰)^۱. سبک زندگی، سبک مصرف، سبک تغذیه، خواب و... در نسل‌های مختلف متفاوت است. برهیت^۲ و دیرانی^۳ با اشاره به ترتیب نسلی بیبی بومرها (متولدین بین ۱۹۴۶ و ۱۹۶۴)، نسل X (متولدین بین ۱۹۶۵ و ۱۹۸۰) و نسل هزاره یا نسل Y (متولدین بین ۱۹۸۱ و ۱۹۹۵) و نسل Z یا Gen Z یا iGen یا پست هزاره (متولدین بین ۱۹۹۵ و ۲۰۱۲)، به تفاوت در ترجیحات در سبک‌های یادگیری، باورها و سبک‌های ارتباطی در این چهار نسل اشاره دارند (بدهاته^۴ و دیرانی^۵ و ۲۰۲۲).

اختلافات نسلی در جهان امری شایع و غیرقابل انکار است. در ایران نیز اختلافات نسلی گسترده بین ارزش‌های فرهنگی، اقتصادی و اجتماعی وجود دارد. لطفی (۱۳۹۹) به مسئله شکاف نسلی جوانان و والدین پرداخته است و به این نتیجه رسیده است که بین ارزش‌های سیاسی و میزان فعالیت مذهبی این دو نسل تفاوت معناداری وجود ندارد؛ درحالی‌که بین ارزش‌های

1. Twenge
2. Barhate
3. Dirany
4. Barhate
5. Dirani

فرهنگی، اجتماعی، اقتصادی، ارزش های کلی، هنجارهای ازدواج و خانواده، هنجارهای رفتاری و نگرش این دو نسل تفاوت معناداری وجود دارد (لطفی، ۱۳۹۹). وی این وضعیت را سبب ضعف رابطه فکری و احساسی بین والدین و فرزندان و عدم تفاهم و درک متقابل میان آن ها می داند (لطفی، ۱۳۹۹). از سوی دیگر، محققان معتقدند ارتباط کلامی نسل بالغ و جوان رو به کاهش است و با ظهور گروه های مرجع نوین همچون رسانه و مدرسه، فرزندان تبعیت لازم از والدین را ندارند و سازگاری بین نسل ها کاهش یافته است (ساعی، ۱۴۰۱؛ شرفی، ۱۳۹۲).

چیت ساز قمی به سه دیدگاه در رابطه نسلی اشاره دارد. رابطه نزاحمی، رابطه توافقی و رابطه تفاوتی. او معتقد است رابطه نزاحمی و گسستی درنهایت به فروپاشی اجتماعی منجر می شود. رابطه توافقی که گسستی صورت نمی گیرد و رابطه تفاوتی که نسل سوم رابطه خود را با ساختارهای جامعه حفظ کرده اما به دنبال تجدیدنظر اساسی است (چیت ساز قمی، ۱۳۸۶). همچنین مارگارت مید و مانهایم معتقدند در جوامعی که تغییر و تحولات تاریخی و اجتماعی و فناورانه متعدد و سریع تجربه می شود، آمادگی بیشتری برای تولید شکاف و اختلال اجتماعی، ارزشی و ارتباطی در فضای خانواده و جامعه دارند (ساعی، ۱۴۰۱).

محققان به گسست نسلی اشاره دارند و معتقدند گسست نسلی در ایران، به واسطه مدرنیته اتفاق افتاده و مدرنیته پارادایم معرفتی ما را منقطع کرده و شیوه های فکری، اجتماعی، دینی و اقتصادی پارادایم سنتی را دگرگون کرده است (چیت ساز قمی، ۱۳۸۶)؛ از سوی دیگر برخی به شکاف نسلی اشاره دارند و معتقدند شکاف نسلی زمانی اتفاق می افتد که نظام ارزشی، باورها و هنجارهای یک نسل در تضاد با نسل قبل از خود باشد (چیت ساز قمی، ۱۳۸۶). شکاف نسلی به دو دیدگاه کل نگرانه و خردنگرانه تقسیم می شود. در دیدگاه کل نگر، گسست با توجه به تغییر و تحولات اجتماعی و فرهنگی به بررسی جدایی یا عدم پیوستگی ارزشی برخاسته از گروه های مختلف می پردازد. در دیدگاه خردنگر، گسست نسلی در حوزه روابط نسلی و محتوا و کیفیت روابط خانوادگی در میان نسل های مختلف قابل بررسی است (چیت ساز قمی، ۱۳۸۶). با تفاوت نسلی، درک و تفاهم والدین و فرزندان از یکدیگر کمتر شده و فاصله بین آنان روزبه روز بیشتر می شود. چالش در چگونگی درک نسل جدید و شیوه زندگی آن ها و در نتیجه چالش در جامعه پذیری با فرزندان نوجوان، در ابعاد مختلف فردی، خانوادگی و اجتماعی قابل تصور است. این در حالی است که اعضای خانواده نیازمند واقعیتی مشترک هستند که با تبادل باورها، ایده ها و احساسات تحقق می یابد. ارتباطات خانوادگی و تفاهم بین آنان تسهیل گر جامعه پذیری و تربیت نسل جدید است.

محققان، اینترنت را عاملی مهم در تغییرات سبک زندگی نسل نوجوان می‌دانند و معتقدند باید پذیرفت که اینترنت به عاملی بر سبک زندگی نسل جدید تبدیل شده است. آنان خاطرنشان می‌کنند که با فراوانی اطلاعات و شدت ارتباطات آنلاین، نمی‌توان منکر تأثیر آن بر رشد روانی و شخصیت‌سازی کودکان شد. اینترنت در حال تبدیل شدن به یکی از مهم‌ترین منابع توسعه اجتماعی-فرهنگی نسل جدید است (تارگامادزه^۱ و همکاران، ۲۰۲۰). محققان به ویژگی‌ها و منش‌های مختلف نوجوانان با نسل‌های پیش از خود و شکاف موجود در این بین اشاره دارند. محققان از بلوغ معنوی، آرزوهای شغلی، تفاوت در گرایش‌های سیاسی، فعالیت‌های بشردوستانه، تفاوت‌های ارزشی، تفاوت در رفتار مصرف، انگیزه‌های غذایی، اینستاگرام، یوتیوب، لاین، فیس‌بوک، توئیتر، سبک زندگی الکترونیکی، در معرض اطلاعات بودن، رفتارهای مذهبی و سقط جنین، اتانازی، طلاق، روش‌های پیشگیری از بارداری و سایر رفتارهای ناسازگار با آموزه‌های کلیسای کاتولیک پرداخته‌اند (Bergler, 2020; Dirani, Barhate 2022; Egerová, Komárková et al. 2021; Garai-Fodor 2021; Ozturk and Yildirim 2023; Polok and Szromek 2023; Wijaya, Darmawati et al. 2020; Julia, Mirna et al. 2021).

وجود شبکه‌های مجازی و حضور گسترده نوجوانان در این فضا و همچنین حضور نهادهای رقیب تربیتی و هم‌سالان، فضای ارتباط والدین با فرزندان را تحت تأثیر قرار داده و فرزندپروری والدین را با چالش‌هایی روبرو ساخته است؛ اما باید تأکید کرد که این پژوهش صرفاً به توصیف شکاف نسلی نمی‌پردازد، بلکه به‌طور مشخص به بررسی «عوامل و موانع نظارت والدین» در مدیریت این شکاف و کاهش آسیب‌های ناشی از آن اختصاص دارد. نظارت والدین، یکی از کلیدی‌ترین فرآیندهای تربیتی در دوران نوجوانی است که می‌تواند از بروز تعارضات نسلی پیشگیری کرده و زمینه‌ساز جامعه‌پذیری سالم نوجوانان گردد؛ اما این نظارت در بستر تحولات فناورانه و تغییرات سبک زندگی، با موانع متعددی روبرو شده است. از جمله این موانع می‌توان به کاهش اقتدار والدین، حضور فعال نهادهای رقیب تربیتی، فاصله ارزشی و نگرشی میان نسل‌ها و پیچیدگی ارتباطات در فضای مجازی اشاره کرد. اهمیت این پژوهش از آن جهت است که با شناسایی موانع و عوامل مؤثر بر نظارت والدین، می‌توان بستری برای تدوین برنامه‌های آموزشی و مداخلات تربیتی در راستای ارتقای کیفیت

روابط بین نسلی فراهم آورد. همچنین نتایج این پژوهش می‌تواند به سیاست‌گذاران آموزشی و فرهنگی کمک کند تا سازوکارهای مؤثرتری برای بازآفرینی نقش خانواده در تربیت فرزندان نوجوان طراحی کنند. از این رو، پرسش اصلی پژوهش آن است که چه مؤلفه‌هایی بر نظارت والدین در مدیریت شکاف نسلی با فرزندان نوجوان تأثیرگذار است؟ بر این اساس مطالعه حاضر به سؤالات فرعی که در پی می‌آید می‌پردازد: چه موانع فرهنگی، فناورانه، روان‌شناختی و اجتماعی مانع از نظارت اثربخش والدین می‌شوند؟ والدین از چه راهبردهایی برای نظارت بر فرزندان نوجوان خود استفاده می‌کنند؟ چه عوامل یا زمینه‌هایی می‌توانند به عنوان تسهیل‌گر نقش نظارتی والدین عمل کنند؟

(۱) پیشینه پژوهش

برای نگارش پیشینه پژوهش حاضر، با استفاده از کلیدواژه‌هایی مانند «شکاف نسلی»، «نظارت والدین»، «سبک زندگی نوجوانان»، «تعارض والدین و فرزندان» و «تربیت در عصر دیجیتال»، جستجو در پایگاه‌های اطلاعاتی معتبر داخلی و خارجی از جمله SID، Magiran، ProQuest، Google Scholar، Scopus و IranDoc انجام شد. هدف از این جستجو، یافتن پژوهش‌هایی بود که به نحوی به موضوع شکاف‌های بین نسلی، تربیت نوجوانان و نقش والدین در این میان پرداخته باشند. بررسی مطالعات نشان داد که بیشتر پژوهش‌های پیشین از روش‌های کمی استفاده کرده‌اند و تمرکز آن‌ها عمدتاً بر نگرش یا سبک زندگی نوجوانان، یا تحلیل تفاوت‌های ارزشی میان نسل‌ها بوده است؛ در حالی که در پژوهش حاضر، تمرکز بر تجارب زیسته والدین و عوامل و موانع نظارت آن‌ها در مدیریت شکاف نسلی است.

مطالعه لطفی (۱۳۹۹) با عنوان «شکاف نسلی میان جوانان و والدین و راهکارهای رفع آن» از روش پیمایشی در شهرستان خوی استفاده کرده و به تفاوت‌های معنادار فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی میان نسل‌ها پرداخته است. در حالی که پژوهش حاضر، فراتر از توصیف تفاوت‌های ارزشی، به تحلیل کیفی موانع نظارت والدین به عنوان ابزاری برای کاهش شکاف نسلی می‌پردازد. چیت‌ساز قمی (۱۳۸۶) نیز به صورت نظری به مفهوم‌شناسی شکاف نسلی و انواع روابط میان نسل‌ها (تفاهمی، تراحمی، تفاوتی) پرداخته، اما داده‌های میدانی ندارد و پژوهش حاضر دقیقاً در این بخش خلأ موجود را پوشش می‌دهد.

پژوهش جعفرنژاد، اسدی یونسی و راستگو مقدم (۱۳۹۴) به بررسی رابطه ابعاد الگوی ارتباطی خانواده با تعارض نوجوانان پرداخته، اما نقطه تمایز پژوهش حاضر در آن است که والدین به عنوان کنشگران اصلی تربیتی مورد بررسی قرار گرفته‌اند و تلاش شده تا تجربه زیسته آنان از نظارت تربیتی در زمینه‌های رفتاری، فرهنگی و رسانه‌ای استخراج شود. ساعی (۱۴۰۱) نیز هرچند به الگوهای ارتباطی والد-فرزندی پرداخته، اما تمرکز او بر روایت فرزندان از خانواده بوده است، نه والدین. در پژوهش صبوری خسروشاهی و معیدفر (۱۳۹۰) نیز گرچه موضوع هم‌سوایی یا عدم هم‌سوایی سبک زندگی میان والدین و فرزندان در تهران مطرح شده، اما تمرکز آن بر نتایج حاصل از پرسش‌نامه بوده و به راهبردهای عملی والدین برای مواجهه با شکاف سبک زندگی نپرداخته است.

در سطح بین‌المللی، مطالعاتی مانند نورونها^۱ و مونتیرو^۲ (۲۰۱۶) به بررسی مشکلات والدین تک‌سرپرست در مراقبت از نوجوانان پرداخته‌اند که بیشتر بر ساختار خانواده متمرکزند و نه بر شکاف‌های بین‌نسلی در سبک زندگی دیجیتال. همچنین پژوهش فیشر^۳ و همکاران (۲۰۰۶) به تفاوت در گزارش‌های والدین و نوجوانان درباره مصرف مواد پرداخته که موضوعی محدود و رفتاری است. در مقابل، پژوهش حاضر به ابعاد فرهنگی، فناورانه و ارتباطی سبک زندگی در عصر دیجیتال می‌پردازد که تأثیر عمیق‌تری بر تعاملات والد-فرزندی دارد. مطالعاتی مانند برهات^۴ و دیرانی^۵ (۲۰۲۲) و و برگلر^۶ (۲۰۲۰) بیشتر به تفاوت‌های نسلی در محیط‌های سازمانی و بازار کار توجه کرده‌اند و به حوزه خانواده نپرداخته‌اند. همچنین پژوهش اوزتورک^۷ و ییلدیریم^۸ (۲۰۲۳) با موضوع تفاوت در درک موفقیت شغلی میان نسل‌ها، بیشتر به حوزه روان‌شناسی سازمانی مربوط است و با تمرکز تربیتی و خانوادگی پژوهش حاضر هم‌راستا نیست.

در مجموع، مطالعات پیشین از چند جهت با پژوهش حاضر متفاوت‌اند: نخست، اغلب آن‌ها رویکرد کمی داشته‌اند و تمرکزشان بر نوجوانان یا تفاوت‌های ارزشی بین نسل‌ها بوده است؛ دوم، اکثر آن‌ها در شهرهایی غیر از تهران انجام شده‌اند و بافت اجتماعی متفاوتی

1. Noronha
2. Monteiro
3. Fisher
4. Barhate
5. Dirani
6. Bergler
7. Ozturk
8. Yildirim

داشته‌اند؛ سوم، ابزار گردآوری داده‌ها در آن‌ها پرسش‌نامه بوده، درحالی‌که پژوهش حاضر از مصاحبه‌های نیمه‌ساختاریافته با والدین تهرانی بهره‌گرفته است تا تجارب زیسته و چالش‌های واقعی آنان در بستر زندگی روزمره بررسی شود. با توجه به نکات یادشده، می‌توان گفت پژوهش حاضر دارای ویژگی‌های نوآورانه‌ای در حوزه مطالعات خانواده است. ازجمله تمرکز بر نظارت والدین در عصر دیجیتال به عنوان راهکاری برای مدیریت شکاف نسلی، بهره‌گیری از رویکرد کیفی و تمرکز بر والدین تهرانی به عنوان گروهی کمتر مطالعه شده. این پژوهش می‌تواند مبنایی برای طراحی مداخلات فرهنگی، آموزشی و اجتماعی مؤثر در راستای تقویت پیوندهای بین‌نسلی در خانواده‌های شهری باشد و بینش‌های علمی جدیدی را به ادبیات تربیتی و جامعه‌شناختی ایران بیفزاید.

۲) چارچوب مفهومی پژوهش

نظریه بوم‌شناختی رشد انسانی^۱ که توسط اورن برونفنبرنر^۲ (۱۹۷۹) ارائه شده است، چارچوبی جامع برای تحلیل رشد و رفتار انسان در زمینه‌های چندلایه اجتماعی را فراهم می‌کند. این نظریه، محیط زندگی انسان را به پنج نظام اصلی تقسیم می‌کند: ریز^۳، میان^۴، برون^۵، وکلان سیستم^۶ و سطح فردی^۷. این چارچوب امکان بررسی تعامل پیچیده بین عوامل فردی و محیطی را در فهم رفتارهای والدگری و نظارت فراهم می‌سازد.

ریزسیستم: شامل تعاملات مستقیم و روزمره فرد در محیط‌های نزدیک مانند خانواده، مدرسه و گروه هم‌سالان است. در این مطالعه، ارتباطات والد-فرزند، سبک‌های تربیتی و تعاملات خانوادگی در این سطح تحلیل شده‌اند.

میان سیستم: به روابط بین ریزسیستم‌ها اشاره دارد؛ برای مثال، تعامل میان خانه و مدرسه یا ارتباط والدین با مراکز خدمات اجتماعی و روان‌شناختی. یافته‌ها نشان می‌دهد که هماهنگی یا ناهماهنگی بین این نهادها می‌تواند بر توانایی والدین در نظارت مؤثر تأثیرگذار باشد.

برون سیستم: دربرگیرنده ساختارهایی است که فرد (نوجوان یا والد) مستقیماً در آن مشارکت ندارد، اما تأثیر غیرمستقیم بر زندگی او دارد. در این پژوهش، عواملی نظیر فشارهای

1. Ecological Systems Theory
2. Urie Bronfenbrenner
3. Microsystem
4. Mesosystem
5. Exosystem
6. Macrosystem
7. Individual level

اقتصادی، محیط کاری والدین، دسترسی به فناوری و ضعف حمایت‌های نهادی در این سطح بررسی شده‌اند.

کلان سیستم: شامل فرهنگ کلی، ارزش‌ها، باورها و هنجارهای اجتماعی جامعه است. تضاد میان ارزش‌های سنتی و مدرن، کلیشه‌های جنسیتی درباره نقش والدین و سبک زندگی مصرف‌گرایانه، نمونه‌هایی از عوامل کلان سیستمی هستند که بر شکل‌گیری شکاف نسلی و ضعف در نظارت والدین تأثیرگذار بوده‌اند.

سطح فردی: این سطح به ویژگی‌ها و ظرفیت‌های درونی والدین می‌پردازد که شامل ابعاد روان‌شناختی، هیجانی و شناختی است. در این مطالعه، چالش‌هایی نظیر اضطراب، فرسودگی روانی، نداشتن مهارت‌های خودتنظیمی، ناتوانی در حل مسئله و تعارض در نقش والدگری در این سطح مورد توجه قرار گرفته‌اند. این عوامل فردی نه تنها نقش مستقیمی در کیفیت نظارت والدین دارند، بلکه می‌توانند تأثیر سایر سطوح (مانند برون سیستم و ریزسیستم) را نیز تعدیل یا تشدید کنند.

این چارچوب مفهومی به پژوهشگر امکان داده است تا نظارت والدین بر نوجوانان را نه به عنوان پدیده‌ای صرفاً فردی، بلکه در بستر پیچیده‌ای از عوامل ساختاری، فرهنگی، اجتماعی و روان‌شناختی تحلیل کند. یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد که موانع موجود در فرآیند نظارت والدین، ناشی از تعامل پویای این پنج سطح هستند؛ از فشارهای اقتصادی و تغییرات سبک زندگی در سطح برون سیستم تا شکاف‌های ارزشی در کلان سیستم و مشکلات فردی و هیجانی والدین در سطح فردی. از این رو، مداخلات مؤثر در این زمینه باید رویکردی چندسطحی و نظام‌مند داشته باشند.

۳) روش پژوهش

الف) شرکت‌کنندگان و رویه‌های پژوهش

این مطالعه با رویکرد کیفی و با استفاده از روش پدیدارشناسی انجام شده است. هدف از این پژوهش، بررسی تجربیات و دیدگاه‌های والدینی است که دارای فرزندان با مشکلات روانی و رفتاری (از جمله رفتارهای خودآسیب‌رسان و گرایش به خودکشی) هستند و در مواجهه با شکاف نسلی، با چالش‌هایی در امر نظارت بر فرزندان خود روبه‌رو هستند.

با توجه به ماهیت تجربه محور موضوع و نیاز به درک عمیق از معنای این تجربه از دیدگاه والدین، پارادایم تفسیرگرایی به عنوان چارچوب نظری پژوهش انتخاب شد. این پارادایم، به جای تبیین های علی و عینی، به دنبال فهم معنا و تفسیر رفتارهای عاملان اجتماعی است (هاشمی و همکاران، ۱۳۹۹). به باور گیرتز، رمزگشایی از معانی خاص در هر فرهنگ، برای پژوهشگر علوم اجتماعی ضرورتی اجتناب ناپذیر است، چراکه فرض وجود مشترکات فرهنگی، غالباً نادرست یا محدود است (گابینی و حسین زاده، ۱۳۹۱: ۱۱۳).

پدیدارشناسی به عنوان یک روش تحقیق، بر درک تجربه زیسته افراد تمرکز دارد و تلاش می کند جوهر یک پدیده خاص و معنای آن را از دیدگاه کسی که آن را تجربه کرده، آشکار سازد. این روش نه تنها به توصیف رفتارهای مشهود اکتفا نمی کند، بلکه بر فرآیند تجربه و معنا سازی مشارکت کنندگان تأکید دارد.

با توجه به مسئله پژوهش، به نظر می رسد روش پدیدارشناسی مناسب ترین گزینه برای دستیابی به درک عمیق از تجربیات والدین است. همچنین، برای تحلیل داده های حاصل از مصاحبه های عمیق، از روش تحلیل مضمون استفاده شده که به شناسایی مضامین محوری و ساختار معنایی داده ها کمک می کند.

(ب) روش نمونه گیری و حجم نمونه

در این پژوهش از روش نمونه گیری هدفمند^۱ استفاده شد تا افرادی انتخاب شوند که بتوانند بینش های عمیقی در خصوص چالش های والدگری در مواجهه با این شرایط ارائه دهند. این مطالعه شامل ۱۲ مصاحبه عمیق نیمه ساختاریافته با والدینی بود که به مراکز خدمات بهزیستی در شهر تهران مراجعه کرده بودند. ترکیب جنسیتی مشارکت کنندگان شامل ۷ زن (۵۸.۳٪) و ۵ مرد (۴۱.۷٪) بود. میانگین سنی شرکت کنندگان ۴۲.۳ سال بود که دامنه سنی بین ۳۳ تا ۵۱ سال را در بر می گرفت. از نظر تحصیلات، نیمی از شرکت کنندگان (۶ نفر) دارای مدرک دیپلم و نیمی دیگر دارای مدرک کارشناسی بودند. همچنین، وضعیت تأهل شرکت کنندگان به شرح زیر بود: ۸ نفر متأهل (۶۶.۷٪)، ۳ نفر مطلقه (۲۵٪) و ۱ نفر بیوه (۸.۳٪). نمونه گیری هدفمند برای اطمینان از شمول شرکت کنندگانی که می توانند بینش های مرتبط را ارائه دهند، استفاده شد. تیم تحقیق متشکل از شش محقق آموزش دیده

1. Purposeful sampling

(سه مرد، سه زن) بود که مصاحبه‌هایی را انجام دادند و از مصاحبه‌کننده‌های هم‌سان جنسیتی برای شرکت‌کنندگان اطمینان حاصل کردند (جدول ۱).

در زمینه شغل، تنوع چشمگیری مشاهده شد؛ از جمله مشاغلی چون آموزگار (۲ نفر)، پرستار، مهندس، کارمند، فروشنده، راننده، حسابدار، کارگر و بازرگان. این تنوع شغلی نشان‌دهنده بازتابی از موقعیت‌های اجتماعی مختلف در بین والدین مورد مطالعه است. از نظر خانوادگی، تعداد فرزندان بین ۱ تا ۴ نفر متغیر بود و میانگین تعداد فرزندان ۲.۳ نفر برآورد شد.

مشارکت داوطلبانه بود و رضایت آگاهانه کتبی از والدین یا قیم قانونی اخذ شد. مصاحبه‌ها با اجازه به صورت صوتی ضبط و پیاده شد. یادداشت‌های میدانی نیز برای گرفتن نشانه‌های غیرکلامی و جزئیات متنی گرفته شد. پروتکل مصاحبه شامل سؤالاتی با پایان باز بود مانند: «امروز چه چیزی را در مورد تربیت کودکان بیشتر چالش برانگیز می‌دانید؟» و «چه راهبردهایی برای مقابله با این چالش‌ها برای شما مفید بوده است؟» برای اطمینان از پایایی داده‌ها، یک مطالعه مقدماتی با دو والدین برای اصلاح سؤالات مصاحبه انجام شد. هر مصاحبه تقریباً یک ساعت به طول انجامید و در یک محیط خصوصی در یک سرویس بهداشتی روان انجام شد.

۴) تحلیل داده‌ها

داده‌ها با استفاده از تحلیل موضوعی با رویکرد شش مرحله‌ای براون و کلارک (۲۰۲۴) (۲۰۰۶) تجزیه و تحلیل شدند. نرم‌افزار NVIVO ۱۵ مدیریت و کدگذاری داده‌ها را تسهیل می‌کند. یک روش مقایسه‌ای استقرایی و ثابت برای توسعه مضامین نوظهور، با تجزیه و تحلیل تکراری تا زمانی که هیچ موضوع جدیدی پدیدار نشود، استفاده شد. تأییدیه اخلاقی از کمیته اخلاق دانشگاه اخذ شد و با ناشناس گذاشتن شرکت‌کنندگان محرمانه حفظ شد. برای اطمینان از قابل اعتماد بودن، بررسی اعضا و بررسی همتایان با پیروی از معیارهای لینکلن و گوبا (۱۹۸۰) اعتبار، قابلیت انتقال، قابلیت اطمینان و تأیید انجام شد. با رعایت این استانداردهای اخلاقی و روش‌شناختی، این مطالعه نمایشی معتبر از تجربیات شرکت‌کنندگان ارائه می‌کند.

جدول ۱.۱. اطلاعات دموگرافیک در مورد شرکت کنندگان در گروه مطالعه

شماره	نام مستعار	سن	جنسیت	سطح تحصیلات	وضعیت تأهل	شغل	تعداد فرزندان
۱	پ ۱	۳۴	مذکر	دیپلم	متأهل	کارگر	۲
۲	پ ۲	۳۳	مؤنث	لیسانس	متأهل	آموزگار	۱
۳	پ ۳	۴۲	مؤنث	دیپلم	بیوه	خانه دار	۳
۴	پ ۴	۵۰	مذکر	لیسانس	متأهل	مهندس	۲
۵	پ ۵	۴۹	مذکر	دیپلم	متأهل	بازرگان	۴
۶	پ ۶	۳۳	مؤنث	لیسانس	متأهل	پرستار	۱
۷	پ ۷	۴۶	مذکر	لیسانس	مطلقه	راننده	۳
۸	پ ۸	۴۵	مؤنث	دیپلم	متأهل	آموزگار	۲
۹	پ ۹	۴۵	مذکر	لیسانس	مطلقه	بازرگان	۴
۱۰	پ ۱۰	۵۱	مؤنث	لیسانس	مطلقه	کارمند	۱
۱۱	پ ۱۱	۳۶	مؤنث	دیپلم	متأهل	فروشنده	۲
۱۲	پ ۱۲	۴۰	مؤنث	لیسانس	متأهل	حسابدار	۳

۵) یافته‌های پژوهش

بر اساس تحلیل داده‌ها و با استفاده از چارچوب نظری برونفنبرنر و روش تحلیل مضمون، ۵ مقوله یا تم فراگیر به همراه ۹ مضمون محوری و ۲۶ کد پایه (کد محوری) شناسایی شد. این مقولات در پنج سطح نظری شامل کلان سیستم، برون سیستم، میان سیستم، ریزسیستم و فردی دسته بندی شدند.

الف) در سطح کلان سیستم: مقوله «موانع ساختاری فرهنگی» با کدهایی نظیر به فشار اقتصادی، فقر منابع و انتظارات فرهنگی مورد تحلیل قرار گرفت.

ب) در سطح برون سیستم: دو مقوله «نفوذ رسانه و فناوری» و «نظام آموزشی ناکارآمد» شامل سه مضمون رسانه‌های تأثیرگذار، سبک زندگی القایی و پیام‌های ناهم سو و همچنین

نبرد پیوند آموزش با بازار کار، نداشتن راهنمایی شغلی و ... است.

ج) در سطح میان‌سیستم: مقوله «استفاده از مشاوره و نهادهای حمایتی» شامل کدهایی نظیر بر گفت‌وگو با متخصصان، ارتباط مدرسه و مشاور و ... است.

د) در سطح ریزسیستم: مقوله «چالش‌های ارتباطی و فقدان الگوهای مثبت» شامل نبود همدلی، فاصله نسلی، تعامل نامؤثر و ... می‌باشد.

ه) در سطح فردی: مقوله «موانع روان‌شناختی و هویتی» شامل ترس از شکست، خودسرزندی، نداشتن هدف و کلیشه‌های جنسیتی و ... شناسایی شدند.

در مقابل موانع، عوامل تسهیل‌گری هم شناسایی شدند که به شکل گسترده در سطوح مختلف شبکه‌ای و نظام‌محور عمل می‌کنند؛ مانند رسانه‌های سازنده، نهادهای مشاوره‌ای، الگوهای مثبت محیط نزدیک، آموزش مهارت‌محور و گفت‌وگوی بین‌نسلی. بر اساس یافته‌ها، طراحی راهکارهای مداخله‌ای مؤثر نیازمند رویکردی یکپارچه و چندسطحی است.

این ساختار چندلایه نشان می‌دهد که فرآیند نظارت والدین بر نوجوانان تحت تأثیر مجموعه‌ای از عوامل در سطوح فردی، خانوادگی، نهادی و اجتماعی قرار دارد. از این رو، طراحی راهبردهای مداخله‌ای مؤثر، مستلزم رویکردی یکپارچه و چندسطحی است. به منظور فهم عمیق‌تر پویایی‌های مؤثر در این فرآیند، چارچوب مفهومی پژوهش در جدول ۱ ارائه شده است. در ادامه، هر یک از این سطوح به تفصیل مورد بررسی قرار گرفته و به منظور غنای تحلیلی، از گزیده‌هایی از بیانات معنادار و متنوع مشارکت‌کنندگان استفاده شده است.

۶) موانع

الف) موانع ساختاری فرهنگی

در چارچوب نظریه بوم‌شناختی برونفنبرگر، کلان‌سیستم نمایانگر ساختارهای اقتصادی، سیاسی و فرهنگی گسترده‌ای است که به طور غیرمستقیم بر روابط والد. فرزند تأثیر می‌گذارد. تحلیل داده‌های کیفی نشان داد که سه مؤلفه فشار اقتصادی، فقر منابع و انتظارات فرهنگی در سطح کلان‌سیستم، از موانع مهم در مسیر نظارت مؤثر والدین بر فرزندان در مواجهه با شکاف نسلی هستند.

یک) فشار اقتصادی

شرایط نامناسب اقتصادی، فشارهای مضاعفی را بر خانواده‌ها وارد کرده و توان والدین برای نظارت مؤثر بر فرزندان را به شدت کاهش داده است. ساعات کاری طولانی، چندشغله بودن و استرس مالی، موجب کاهش زمان تعامل والدین با فرزندان و در نتیجه تضعیف ارتباط عاطفی میان آن‌ها می‌شود. یکی از پدران در این زمینه گفت: «ما هر دو شغل داریم و مانند بسیاری از افراد طبقه متوسط پایین، باید وقت خانواده را فدای هزینه‌هایی مانند اجاره خانه و... کنیم. در عوض، ما از نظر رفتاری شاهد از دست دادن فرزندمان هستیم» (پ ۶). از منظر نظریه برونفنبرنر، این وضعیت بیانگر تأثیر محدودکننده عوامل اقتصادی کلان سیستم بر کارکردهای ریزسیستم خانواده است.

دو) فقر

محدودیت‌های مالی خانواده‌ها، فرصت‌های یادگیری و رشد اجتماعی ساختارمند را از کودکان سلب کرده و نظارت والدین را دشوارتر ساخته است. عدم توانایی در پرداخت هزینه‌های کلاس‌های آموزشی و تفریحی باعث می‌شود فرزندان بیشتر در معرض فضاهای غیررسمی و گاه نامناسب اجتماعی قرار گیرند که نظارت والدین بر آن دشوار است. یکی از پدران اظهار داشت: «ما منابع مالی کافی برای ثبت نام فرزندانمان در فعالیت‌های فوق برنامه نداریم، بنابراین رشد اجتماعی آن‌ها به شانس واگذار می‌شود» (پ ۷). در این شرایط، والدین نه تنها توان هدایت فرزندان به مسیرهای حمایتی را از دست می‌دهند، بلکه ناچار می‌شوند با پیامدهای آن مانند افزایش وابستگی به گروه هم‌سالان مقابله کنند.

سه) انتظارات فرهنگی

تحولات سریع در ارزش‌های فرهنگی، والدین را در موقعیتی پرتنش و چندگانه قرار داده است. هنجارهای نوظهور درباره نقش‌های جنسیتی، سبک زندگی و شیوه‌های ارتباطی فرزندان با محیط، با باورهای سنتی بسیاری از والدین در تضاد است و مانعی برای برقراری ارتباطی باز و مؤثر ایجاد می‌کند. پدری با نگرانی اظهار داشت: «پسر من گوشواره و شلوارهای تنگ می‌پوشد که با نحوه تربیت ما بسیار متفاوت است. رفتار او مادرش را نگران می‌کند» (پ ۹).

این شکاف فرهنگی، سطحی از تعارض بین نسلی ایجاد می‌کند که باعث سلب اقتدار یا سردرگمی والدین می‌شود. مادری نیز گفت: «ما نگران رفتار پسرمان در خارج از خانه هستیم،

زیرا با ارزش‌های فرهنگی ما همخوانی ندارد» (پ ۸). در چنین وضعیتی، فشار اجتماعی برای تطابق با سنت‌ها مانعی در برابر گفت‌وگوی سازنده با نسل جدید است. همچنین، ناتوانی در درک نقش‌های جنسیتی نوین، ارتباط والد-فرزند را تضعیف می‌کند. یکی از مادران اعتراف کرد: «من درک نسل دخترم از نقش‌های جنسیتی را درک نمی‌کنم. صحبت کردن با او در مورد آن برای من سخت است» (پ ۶). این چالش‌ها بیانگر موانعی فرهنگی در کلان سیستم هستند که مستقیماً بر تعاملات در ریزسیستم اثر منفی می‌گذارند.

ب) نفوذ فناوری و رسانه

با توجه به چارچوب نظریه بوم‌شناختی برونفنبرگر، برون سیستم شامل نهادها، رسانه‌ها و ساختارهایی است که نوجوانان مستقیماً با آن‌ها در ارتباط نیست اما به طور غیرمستقیم بر زندگی و تربیت او تأثیر می‌گذارند. در تحلیل کیفی داده‌ها، موضوع نفوذ و تأثیر فناوری و رسانه به عنوان دومین مانع اصلی در مسیر نظارت والدین شناسایی شد که در قالب سه زیرمضمون: رسانه‌های تأثیرگذار، سبک زندگی القایی و پیام‌های ناهم‌سو با واقعیت مورد بررسی قرار می‌گیرد.

یک) رسانه‌های تأثیرگذار

رشد سریع فناوری‌های دیجیتال و گسترش شبکه‌های اجتماعی، شیوه تعاملات کودکان با جهان پیرامون و خانواده را دگرگون کرده و نقش مؤثر رسانه‌ها را به عنوان یکی از موانع نظارت والدین نمایان ساخته است. بسیاری از والدین از تأثیرات عمیق و کنترل‌ناپذیر رسانه‌ها بر نگرش‌ها و رفتار فرزندان‌شان ابراز نگرانی کردند. یکی از پدران بیان کرد: «دخترم تحت تأثیر پلتفرم‌های اشتراک‌گذاری تصویر است. او همه چیز را از لباس گرفته تا غذا به اشتراک می‌گذارد و کنترل آن سخت است» (پ ۵). در سطح برون سیستم، فناوری‌های دیجیتال به گونه‌ای عمل می‌کنند که بدون ارتباط مستقیم با والدین، به الگوهای فکری و رفتاری کودک جهت می‌دهند و به این ترتیب، مسیر نظارت سنتی والدین را مختل می‌سازند.

دو) سبک زندگی القایی

رسانه‌های اجتماعی نه تنها ابزار سرگرمی، بلکه عامل شکل‌دهی به سبک زندگی جدید برای کودکان و نوجوانان هستند. محتوای نمایشی و الگوسازی‌های مجازی اغلب ارزش‌هایی را ترویج می‌دهند که با فرهنگ خانوادگی در تعارض است. این مسئله، اعمال کنترل از سوی

والدین را دشوار می‌سازد، به‌ویژه زمانی که والدین خود نیز درگیر عادات دیجیتالی مشابه هستند. یکی از پدران اظهار داشت: «من به پسر می‌گویم که زمان کمتری را در رسانه‌های اجتماعی صرف کند، اما او فقط می‌گوید: من مانند پدرم هستم. بنابراین هیچ‌یک از ما نمی‌توانیم الگوی خود باشیم» (پ ۱). این وضعیت از منظر بوم‌شناختی به تعامل بین برون‌سیستم و ریزسیستم اشاره دارد؛ جایی که نفوذ رسانه به‌طور هم‌زمان سبک زندگی والدین و فرزندان را تغییر می‌دهد و مرزهای نظارتی را تضعیف می‌کند.

سه) پیام‌های ناهم‌سو با واقعیت

فناوری و رسانه‌ها با انتقال پیام‌هایی که اغلب غیرواقعی یا بزرگ‌نمایی شده‌اند، نوعی استاندارد ناپایدار از زندگی، موفقیت و هویت را به کودکان القا می‌کنند. این پیام‌ها می‌توانند زمینه‌ساز سردرگمی، نارضایتی و فاصله‌گرفتن کودک از ارزش‌های خانوادگی شوند. به‌ویژه در دوران نوجوانی که ارتباط با هم‌سالان از طریق فضای مجازی افزایش می‌یابد، والدین با چالش‌های بیشتری در نظارت مواجه می‌شوند. یکی از والدین گفت: «پسر من وقت خود را با افرادی می‌گذراند که با ارزش‌های ما هم‌سو نیستند و این باعث ایجاد مشکلاتی در خانه می‌شود» (پ ۸). این بازتابی از مزوسیستم در چارچوب نظری برون‌فونر است؛ جایی که تعامل بین خانه و گروه هم‌سالان - که حالا بخش عمده‌ای از آن در فضای مجازی شکل می‌گیرد - تعادل خانواده را به چالش می‌کشد و سبب بروز تعارض‌های رفتاری می‌شود.

ج) ضعف ساختاری آموزشی

نظام آموزشی، به‌عنوان یکی از نهادهای مهم در برون‌سیستم، نقشی کلیدی در شکل‌گیری آینده تحصیلی، شغلی و ارزشی کودکان ایفا می‌کند. در تحلیل داده‌ها، والدین ناکارآمدی ساختار آموزشی را یکی از موانع مهم در مسیر نظارت مؤثر بر فرزندان معرفی کردند. این ناکارآمدی از طریق سه مؤلفه کلیدی بی‌ارتباط بودن آموزش با زندگی، نبود پیوند با بازار کار و نبود برنامه‌ریزی شناسایی شد که در ادامه به تفصیل بررسی می‌شوند.

یک) بی‌ارتباط بودن آموزش با زندگی

والدین به شکاف عمیق بین نظام آموزشی و نیازهای واقعی بازار کار اشاره کردند. این فاصله موجب سردرگمی و بی‌انگیزگی فرزندان در مسیر تحصیلی و شغلی شده و کنترل والدین بر تصمیمات مهم فرزندان را کاهش داده است. یکی از پدران بیان کرد: «فرزندم دائم

می پرسد بعد از این همه درس خواندن، قراره چه کاری پیدا کنه؟ خودم هم جوابی ندارم» (پ) این وضعیت باعث ایجاد حس بی‌اعتمادی نسبت به سیستم رسمی آموزش و کاهش انگیزه نوجوانان برای پیروی از توصیه‌های والدین می‌شود. در مدل بوم‌شناختی، این نشان می‌دهد که ناکارآمدی‌های ساختاری در برون سیستم می‌توانند به طور غیرمستقیم، انسجام ریزسیستم خانواده را تضعیف کنند.

دو) نبود پیوند با بازار کار

والدین بارها به بی‌ارتباط بودن محتوای درسی با زندگی واقعی اشاره کردند. این موضوع سبب شده که نوجوانان، آموزش رسمی را بی‌ارزش و غیرمرتبط با مسائل روزمره درک کنند که به فاصله‌گیری بیشتر آنان از مسیرهای مورد نظر والدین می‌انجامد. یکی از مادران اظهار داشت: «چیزهایی که بچه‌ام تو مدرسه می‌خونه، نه برای زندگی به درد می‌خوره نه برای کار. خودش هم می‌گه چرا باید جدی‌ش بگیریم؟» (پ ۳). این شکاف در محتوا، توانایی والدین در هدایت فرزندان به سمت آینده‌ای مشخص و قابل درک را محدود کرده و موجب کاهش کارایی الگوهای تربیتی خانواده شده است.

سه) نبود برنامه‌ریزی

نبود ساختارهای منسجم برای هدایت تحصیلی و شغلی در نظام آموزشی، نگرانی عمیقی در میان والدین ایجاد کرده است. نبود افق روشن برای آینده، سردرگمی فرزندان را تشدید کرده و فرآیند تصمیم‌گیری خانواده را با ابهام مواجه ساخته است. مادری بیان کرد: «هیچ برنامه مشخصی برای هدایت تحصیلی بچه‌ها وجود نداره. ما هم نمی‌دونیم باید چطور براشون آینده‌سازی کنیم» (پ ۷). این ابهام ساختاری در سطح برون سیستم، بر نگرش‌های نوجوانان به آینده تأثیر منفی گذاشته و باعث شده والدین نقش خود را به عنوان راهنما و مرجع تصمیم‌گیری از دست بدهند.

د) ناآگاهی نسبت به مسیر شغلی

عنوان «ناآگاهی نسبت به مسیر شغلی» به یکی از موانع کلیدی در فرآیند هدایت و نظارت والدین بر فرزندان می‌پردازد که در بستر شکاف نسلی برجسته‌تر شده است. این مضمون در چارچوب نظریه بوم‌شناختی برون‌فمبرنر عمدتاً در سطح برون سیستم قرار می‌گیرد، زیرا نظام‌های آموزشی، رسانه‌ای و سیاست‌گذاری بیرون از خانواده، نقش مهمی در شکل‌دهی

آگاهی شغلی نوجوانان دارند. در این بخش، سه زیرمضمون نداشتن اطلاعات شغلی، عدم شناخت مشاغل جدید و نبود راهنمایی شغلی استخراج شده‌اند.

یک) نداشتن اطلاعات شغلی

یکی از شکایات‌های تکراری والدین، فقدان اطلاعات پایه‌ای فرزندان درباره مشاغل و مسیرهای حرفه‌ای است. این مسئله موجب شده تا نوجوانان نتوانند تصمیم‌های آگاهانه درباره آینده خود بگیرند. مادری با نگرانی گفت: «پسرم نمی‌دونه چه شغل‌هایی اصلاً وجود داره، فقط چند تا اسم از تلویزیون شنیده و سردرگمه» (پ ۲). این کم‌دانشی، ارتباط هدفمند والدین با فرزندان درباره آینده شغلی را دشوار می‌سازد.

دو) عدم شناخت مشاغل جدید

با ظهور فناوری‌های نوین، بسیاری از مشاغل تازه شکل گرفته‌اند که خانواده‌ها و نوجوانان نسبت به آن‌ها آگاهی کافی ندارند. یکی از پدران مطرح کرد: «من اصلاً نمی‌دونم این شغل‌های جدید چی هستن، مثلاً تولید محتوا یا بلاگری! چطور می‌تونم راهنمایی‌اش کنم وقتی خودم چیزی نمی‌دونم؟» (پ ۷). این شکاف دانشی میان نسل‌ها، باعث می‌شود نوجوانان نسبت به مشاغل مورد علاقه‌شان از والدین فاصله بگیرند.

سه) نبود راهنمایی شغلی

بسیاری از والدین اذعان داشتند که نه خودشان و نه مدارس، توانایی و ابزار لازم برای راهنمایی شغلی فرزندان را ندارند. پدری توضیح داد: «هیچ‌کس به پسرم نگفته چه مهارت‌هایی برای چه شغلی لازمه. ما هم بلد نیستیم راهنمایی‌اش کنیم، چون خودمون با آزمون و خطا پیش رفتیم» (پ ۵). نبود سیستم منسجم راهنمایی شغلی، تصمیم‌گیری درباره آینده را به فرایندی مبهم و پراسترس برای نوجوانان تبدیل کرده است.

ه) چالش‌های ارتباطی والد. فرزند

روابط والدین و فرزندان در بستر ریزسیستم شکل می‌گیرد، جایی که تعامل مستقیم، کیفیت ارتباط عاطفی و میزان گفت‌وگو نقش تعیین‌کننده‌ای در موفقیت نظارت والدین دارد. یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد که بسیاری از والدین با موانع عمیق ارتباطی مواجه هستند که توانایی آن‌ها در درک، حمایت و هدایت فرزندان را محدود می‌کند. چهار زیرمضمون نبود همدلی، فاصله نسلی، تعامل نامؤثر و فقدان الگوهای اجتماعی مثبت در این زمینه شناسایی شدند.

یک) نبود همدلی

یکی از موانع اصلی در ارتباط مؤثر میان والدین و فرزندان، عدم درک متقابل و همدلی کافی است. بسیاری از والدین اذعان داشتند که نمی‌توانند احساسات، نیازها یا دغدغه‌های فرزندان خود را درک کنند و همین موجب سردی در روابط شده است. مادری در این باره گفت: «دخترم همیشه می‌گه که من درکش نمی‌کنم. شاید حق با او باشه، چون واقعاً نمی‌فهمم چی تو ذهنته» (پ ۲). نبود همدلی موجب می‌شود که نوجوان احساس نادیده گرفته شدن کند و در نتیجه، تمایلی به اشتراک‌گذاری مسائل شخصی نداشته باشد؛ عاملی که ارتباط و نظارت والدین را تضعیف می‌کند.

دو) فاصله نسلی

تحولات سریع فرهنگی، اجتماعی و فناورانه شکاف بزرگی بین تجربیات والدین و دنیای ذهنی فرزندان ایجاد کرده است. والدین اغلب زبان، دغدغه‌ها و سبک زندگی فرزندان را بیگانه و غیرقابل فهم می‌دانند. یکی از پدران بیان کرد: «گاهی فکر می‌کنم تو دو تا سیاره مختلف زندگی می‌کنیم. من اصلاً متوجه نمی‌شم چرا پسر من این شکلی فکر می‌کنه» (پ ۶). این فاصله نسلی، اعتماد و ارتباط را کاهش داده و سبب شده تا والدین در نقش ناظر و راهنما، کمتر تأثیرگذار باشند.

سه) تعامل نامؤثر

حتی در مواردی که گفت‌وگو میان والدین و فرزندان وجود دارد، کیفیت تعامل ضعیف و ناکارآمد است. گفت‌وگوها اغلب محدود به تذکر، سرزنش یا کنترل است و فرصتی برای شنیده شدن واقعی نوجوان فراهم نمی‌شود. یکی از نوجوانان در روایت والدینش چنین بازتاب یافت: «پسر من می‌گه که وقتی با من حرف می‌زنه، فقط منتظر جوابش رو بدم نه اینکه گوش کنم» (پ ۵). تعامل نامؤثر موجب ایجاد مقاومت، کاهش صمیمیت و عدم شفافیت در روابط می‌شود و مسیر نظارت سازنده را مسدود می‌کند.

چهار) نبود الگوهای اجتماعی مثبت

کمبود الگوهای اجتماعی معتبر و قابل اتکا در محیط پیرامون نیز از دیگر چالش‌های مهم در تعاملات خانوادگی است. نوجوانان در تلاش برای الگوبرداری، گاهی به شخصیت‌های مجازی یا سلبریتی‌ها روی می‌آورند که ارزش‌های خانواده را نمایندگی نمی‌کنند. یکی از

مادران اظهار کرد: «فرزندم سلبریتی ها رو الگو قرار داده، چون تو اطرافش کسی نیست که هم سنش باشه و مسیر درستی بره» (پ ۴). نبود الگوهای مثبت باعث می شود نوجوان مسیر رشد و هویت یابی خود را خارج از چارچوب خانواده و ارزش های والدین دنبال کند.

و) موانع روان شناختی

بخش پنجم مقاله با عنوان موانع روان شناختی در ادامه تحلیل کیفی، به بررسی یکی دیگر از موانع مؤثر بر نظارت والدین در مواجهه با شکاف نسلی می پردازد. این مضمون در لایه فردی (خود) نوجوان قرار دارد که اگرچه به طور مستقیم در مدل برونفنبرنر به عنوان یک سیستم جداگانه تعریف نشده، اما تحت تأثیر سیستم های بیرونی (میکرو، مزو، اگرو و ماکرو) شکل می گیرد و خود به صورت یک میانجی بر کیفیت تعامل با والدین اثر می گذارد. در این بخش، چهار زیرمضمون ترس از شکست، اضطراب عملکرد، خودسرزندی و نداشتن هدف گذاری شناسایی شده اند.

یک) ترس از شکست

برخی از نوجوانان در مواجهه با توقعات تحصیلی یا اجتماعی، دچار ترس عمیق از شکست هستند که باعث می شود از تعامل یا مشورت با والدین اجتناب کنند. یکی از مادران توضیح داد: «دخترم همیشه می ترسه که خراب کنه. به همین خاطر هیچ وقت درباره امتحان هاش با ما حرف نمی زنه» (پ ۳). این ترس، دیواری از سکوت میان نوجوان و والدین ایجاد می کند و فضا را برای نظارت حمایتی محدود می سازد.

دو) اضطراب عملکرد

نوجوانانی که خود را در معرض قضاوت دائمی احساس می کنند، دچار اضطراب عملکرد می شوند. والدین ناآگاهانه با تأکید زیاد بر موفقیت، این اضطراب را تشدید می کنند. پدری ابراز کرد: «پسرم قبل از هر امتحانی بهم می گه که از نگاه من می ترسه، چون فکر می کنه اگر نمره اش بد بشه، دیگه قبولش ندارم» (پ ۷). این اضطراب نه تنها اعتماد به نفس را کاهش می دهد بلکه سبب می شود نوجوان از گفت و گو درباره مشکلاتش خودداری کند.

سه) خودسرزندی

برخی نوجوانان در صورت ناکامی، به جای جستجوی کمک، به خودسرزندی روی می آورند. مادری بیان کرد: «پسرم اگر درسی رو خراب کنه تا چند روز خودش رو سرزنش می کنه و از همه

فاصله می‌گیره. هیچ حرفی نمی‌زنه» (پ ۵). این الگو، تعامل باز و صادقانه را مختل کرده و تلاش‌های والدین برای حمایت را بی‌اثر می‌سازد.

چهار) نداشتن هدف

یکی از شکایت‌های رایج والدین، سردرگمی فرزندان در مسیر آینده بود. نوجوانانی که هدف مشخصی ندارند، معمولاً انگیزه‌ای برای پذیرش نظارت یا برنامه‌ریزی والدین نیز ندارند. یکی از پدران اظهار کرد: «پسرم می‌گه نمی‌دونه باز زندگی چی کار کنه، براش هیچ هدفی معنا نداره، واسه همین اصلاً حرف هامون رو جدی نمی‌گیره» (پ ۶). نبود هدف، انگیزه و تعهد نوجوان را کاهش داده و تلاش‌های والدین برای جهت‌دهی رفتاری را بی‌ثمر می‌کند.

ز) موانع اجتماعی - هویتی

خانواده‌ها و جامعه گسترده‌تر به‌طور ناخواسته الگوهایی را بازتولید می‌کنند که مانع رشد سالم هویتی در نوجوانان می‌شود. این الگوها اغلب در قالب کلیشه‌های تثبیت‌شده، ساختارهای نابرابر و الگوبرداری‌های ناسالم شکل می‌گیرند و فضای لازم برای نظارت آگاهانه و مبتنی بر گفت‌وگو را محدود می‌سازند.

یک) کلیشه‌های جنسیتی

یکی از موانع مهم در رشد شناختی و تعامل آزادانه نوجوانان، وجود کلیشه‌های جنسیتی تثبیت‌شده است. این کلیشه‌ها اغلب موجب می‌شوند والدین انتظارات خاصی را صرفاً بر اساس جنسیت فرزندان تحمیل کنند. یکی از مادران گفت: «من از دخترم انتظار دارم که آرام و مطیع باشه، اما برادرش آزادترن. ولی حالا که دخترم مستقل‌تر فکر می‌کنه، کنترلش برام سخته» (پ ۳). این تضاد میان انتظار سنتی والدین و گرایش به برابری خواهی در نسل جدید، به تقابل و گسست در روابط خانوادگی می‌انجامد.

دو) عدم استقلال فکری

بسیاری از نوجوانان، به دلیل تربیت‌های محافظه‌کارانه یا فضای بسته فکری در خانه و مدرسه، فرصت کافی برای پرورش استقلال ذهنی و تحلیل انتقادی نمی‌یابند. پدری اشاره کرد: «پسرم هرچی از دوستاش می‌شنوه، سریع قبول می‌کنه. قدرت تحلیل یا تشخیص نداره، چون ما هیچ‌وقت بهش یاد ندادیم خودش فکر کنه» (پ ۸). این وابستگی فکری، نوجوان را در برابر تأثیرات منفی بیرونی آسیب‌پذیر می‌کند و والدین را از نقش راهبرانه‌شان دور می‌سازد.

سه) نقش پذیری منفی

در نبود الگوهای سالم یا معیارهای روشن برای موفقیت، نوجوانان ناچار به پذیرش نقش‌هایی می‌شوند که با هویت واقعی‌شان هم‌خوانی ندارد. این نقش‌ها گاه توسط رسانه، گروه هم‌سالان یا حتی خانواده القا می‌شوند. یکی از والدین بیان کرد: «دخترم خودش رو باید همیشه مطابق تصویر شبکه‌های اجتماعی نشون بده. انگار یه نقاب زده تا پذیرفته بشه» (پ ۹). این نقش‌پذیری منفی، هم رشد فردی را مختل می‌کند و هم ظرفیت گفت‌وگوی صادقانه با والدین را کاهش می‌دهد.

۷) عوامل تسهیل‌گر

الف) عوامل تسهیل‌گر فرهنگی و رسانه‌ای

این بخش برخلاف سایر موارد که به موانع می‌پردازند، نگاهی به عوامل تسهیل‌گر و فرصت‌های ساختاری دارد که می‌توانند در کاهش شکاف نسلی و تقویت نظارت والدین نقش آفرین باشند. این مضمون در سطح کلان سیستم نظریه بوم‌شناختی برونفنبرگر قرار می‌گیرد و به سیاست‌ها، فرهنگ غالب و جهت‌گیری‌های رسانه‌ای کلان جامعه اشاره دارد. در این بخش، سه زیرمضمون رسانه‌های سازنده، سیاست‌های حمایتی و ارائه الگوهای موفق شناسایی شده‌اند. سیاست‌گذاری فرهنگی و رسانه‌ای اگر با درک دقیق از نیازهای نسلی و ارزش‌های اجتماعی همراه باشد، می‌تواند به جای ایجاد گسست، پلی میان والدین و فرزندان بسازد. در این بستر، سه عنصر کلیدی شناسایی شده‌اند که در تقویت نقش والدین و کاهش تنش‌های بین‌نسلی مؤثر هستند.

یک) رسانه‌های سازنده

رسانه‌ها، اگر به جای ترویج مصرف‌گرایی یا ارزش‌های سطحی، نقش تربیتی و آگاهی‌بخشی ایفا کنند، می‌توانند پیوند میان نسل‌ها را تقویت کنند. یکی از مادران چنین گفت: «وقتی برنامه‌هایی در مورد خانواده و گفت‌وگو پخش می‌شه، من و دخترم می‌شینیم باهم نگاه می‌کنیم و بعد درباره‌اش حرف می‌زنیم. این باعث شده راحت‌تر باهم حرف بزنیم» (پ ۴). نقش رسانه به عنوان تسهیل‌کننده گفت‌وگو و درک متقابل، در این جا به خوبی نمایان می‌شود.

دو) سیاست‌های حمایتی

وجود سیاست‌های آموزشی، فرهنگی و اجتماعی که خانواده‌ها را در مواجهه با تحولات نسلی حمایت کنند، نقش تعیین‌کننده‌ای در کاهش تنش‌ها دارند. پدری اظهار داشت: «وقتی دولت برنامه‌هایی برای آموزش خانواده‌ها درباره تربیت دیجیتال گذاشت، من خیلی چیزها یاد گرفتم. حالا بهتر می‌تونم با پسرم درباره فضای مجازی حرف بزنم» (پ ۶). این تجربه نشان می‌دهد که سیاست‌های دولتی می‌توانند آگاهی والدین را افزایش داده و نقش نظارتی آن‌ها را توانمند سازند.

سه) الگوهای موفق

الگوهای مثبت رسانه‌ای - چه در قالب شخصیت‌های داستانی و چه در قالب مستندها و برنامه‌های واقعی - می‌توانند نوجوانان را به سمت مسیرهای الهام‌بخش سوق دهند و خانواده‌ها را در فهم بهتر دغدغه‌های فرزندان یاری کنند. مادری بیان کرد: «دخترم تحت تأثیر مستندی قرار گرفت که در آن نوجوانی با حمایت خانواده‌اش به موفقیت رسید. خودش گفت که دوست داره با من هم همچین رابطه‌ای داشته باشه» (پ ۹). این نمونه نشان می‌دهد که روایت‌های موفق می‌توانند انگیزه و الگوی تعامل سالم را برای نسل جدید بسازند.

ب) حمایت اطرافیان و شبکه‌های انسانی

این مضمون در چارچوب نظریه بوم‌شناختی برونفنبرنر در سطح ریزسیستم (Microsystem) قرار می‌گیرد؛ یعنی محیط‌های نزدیک و تعاملات روزمره که مستقیماً زندگی نوجوان را تحت تأثیر قرار می‌دهند. در این بخش، سه زیرمضمون دوستان موفق، الگوهای مثبت و مشاوره اجتماعی شناسایی شده‌اند که به عنوان منابع حمایتی می‌توانند نقش مثبتی در تسهیل ارتباط والدین و فرزندان ایفا کنند. محیط‌های نزدیک نوجوان، همچون جمع دوستان، مربیان، مشاوران و افراد الهام‌بخش، نقش کلیدی در شکل‌گیری هویت، انتخاب‌های فردی و نحوه تعامل فرزندان با والدین دارند. در بسیاری از موارد، حضور چنین شبکه‌هایی، شکاف نسلی را کاهش داده و نظارت والدین را مؤثرتر می‌سازد.

یک) دوستان موفق

داشتن دوستان هدفمند و موفق می‌تواند نگرش نوجوانان را نسبت به آینده شکل دهد و تعامل آن‌ها با خانواده را مثبت‌تر کند. یکی از مادران گفت: «از وقتی پسرم با چند تا دوست

درس خوان و منظم نشست و برخاست می‌کند، خودبه‌خود تغییر کرده. دیگه لازم نیست مدام نصیحتش کنم» (پ ۳). این نشان می‌دهد که تأثیرپذیری مثبت از هم‌سالان، می‌تواند در کاهش اصطکاک والد-فرزند مؤثر باشد.

دو) الگوهای مثبت

الگوهای رفتاری در نزدیک‌ترین حلقه‌های اجتماعی. مانند معلمان، مربیان، یا بستگان موفق. نقش مهمی در هدایت نوجوانان دارند. پدری بیان کرد: «برادرزاده‌ام یک نمونه موفقه و پسر همیشه ازش تقلید می‌کنه. خیلی چیزو از اون یاد گرفته، حتی حرف منو بهتر می‌فهمه وقتی اون تأییدش کنه» (پ ۸). این نوع الگوهای مثبت، با ایجاد نوعی اعتماد غیرمستقیم، نفوذ والدین را تسهیل می‌کنند.

سه) مشاوره اجتماعی

حضور مشاوران آگاه در مدارس یا مراکز فرهنگی می‌تواند پل ارتباطی مؤثری میان والدین و فرزندان باشد. یکی از مادران توضیح داد: «مشاور مدرسه با دخترم خیلی خوب ارتباط گرفته، طوری که حالا حرف‌هایی که نمی‌تونه به من بگه به اون می‌گه. بعد هم از طریق اون به من منتقل می‌شه» (پ ۵). این نشان می‌دهد که حمایت بیرونی اما نزدیک، می‌تواند خلأهای ارتباطی را پر کرده و از تشدید شکاف نسلی جلوگیری کند.

ج) تعامل نهادهای حمایتی

این مضمون در سطح میان‌سیستم نظریه بوم‌شناختی برون‌فونر قرار می‌گیرد. میان‌سیستم به تعامل بین محیط‌های مختلفی مانند خانواده، مدرسه و مراکز مشاوره اشاره دارد؛ جایی که پیوند و هماهنگی میان این نهادها می‌تواند تأثیر زیادی بر کاهش شکاف نسلی و بهبود نظارت والدین داشته باشد. سه زیرمضمون اصلی در این بخش عبارت‌اند از: مراجعه به مشاور، گفت‌وگو با متخصصان و ارتباط مدرسه و مراکز مشاوره. در دنیای پیچیده امروز، والدین برای درک بهتر نیازهای فرزندان‌شان و مدیریت شکاف‌های نسلی، به حمایت تخصصی نیاز دارند. استفاده از منابع مشاوره‌ای و تعامل میان نهادهای مؤثر، نظارت والدین را ساختارمندتر و آگاهانه‌تر می‌کند.

یک) استفاده از مشاور

برخی والدین که تجربه مراجعه به مشاور را دارند، تأثیر آن را در بهبود روابط خانوادگی و

درک بهتر نسل جدید مؤثر می‌دانند. پدری چنین بیان کرد: «وقتی به مشاور مراجعه کردیم، دید ما نسبت به رفتار پسرمان عوض شد. فهمیدیم که مخالفتش لجبازی نیست، بلکه نیاز به استقلال داره» (پ ۲). این نشان می‌دهد که مشاوره تخصصی می‌تواند دیدگاه‌های سنتی را به دیدگاه‌های علمی‌تر و مؤثرتر تبدیل کند.

دو) گفت‌وگو با متخصصان

برخی والدین با شرکت در جلسات آموزشی یا صحبت با روان‌شناسان و جامعه‌شناسان، توانسته‌اند مهارت‌های ارتباطی خود را تقویت کنند. مادری گفت: «در یکی از جلسات والدگری شرکت کردم و آنجا یاد گرفتم که چگونه بدون قضاوت با دخترم صحبت کنم. واقعاً تأثیرگذار بود» (پ ۷). تعامل با متخصصان، به والدین ابزارهایی برای درک و مدیریت بهتر تعاملات نسلی می‌دهد.

سه) ارتباط مدرسه و مراکز مشاوره

همکاری میان مدارس و مراکز مشاوره، در شناسایی و پاسخ به چالش‌های رفتاری و ارتباطی نوجوانان نقش کلیدی دارد. یکی از مادران توضیح داد: «مدرسه وقتی دید پسرم گوشه‌گیر، مارو به مرکز مشاوره معرفی کرد. حالا رابطه‌مون خیلی بهتر شده و اون هم راحت‌تر حرف می‌زنه» (پ ۵). این تعامل سازمان‌یافته میان نهادهای آموزشی و تخصصی، فرصتی برای پیشگیری از گسترش شکاف عاطفی میان والدین و فرزندان فراهم می‌کند.

د) آموزش مهارت‌محور

این مضمون نگاهی به نقش نظام‌های آموزشی غیررسمی و محیط‌های یادگیری مکمل در پرورش مهارت‌های نوجوانان دارد که می‌تواند به تعامل مؤثرتر با خانواده و کاهش شکاف نسلی منجر شود. این بخش در مرز بین میان‌سیستم و برون‌سیستم نظریه برون‌فونر قرار می‌گیرد، چراکه به پیوند میان آموزش، خانواده و محیط‌های بیرونی می‌پردازد. در این مضمون، چهار زیرمضمون استخراج شده‌اند: آموزش مهارت‌های نرم، آموزش پروژه‌محور، یادگیری مشارکتی و نقش آموزش در تعامل با خانواده. در پاسخ به تغییرات اجتماعی و فرهنگی سریع، آموزش‌هایی که بر مهارت‌های زندگی، مشارکت اجتماعی و پروژه‌های عملی تمرکز دارند، می‌توانند ابزار مهمی برای کاهش فاصله نسلی و بهبود ارتباط نوجوانان با والدین باشند.

یک) مهارت های نرم

مهارت هایی مانند همدلی، مدیریت احساسات، حل تعارض و گوش دادن فعال، از جمله قابلیت هایی هستند که آموزش آن ها در نوجوانان، رابطه آن ها را با والدین متحول می کند. یکی از مادران گفت: «دخترم در یک کلاس مهارت های ارتباطی شرکت کرد. بعد از اون راحت تر می تویم با هم حرف بزیم، کمتر بحث می کنیم» (پ ۴). این نوع آموزش ها موجب درک متقابل در روابط بین نسلی می شوند.

دو) پروژه محور

پروژه های عملی و تجربی باعث درگیر شدن نوجوان با واقعیت های زندگی شده و حس مسئولیت پذیری و گفت و گوی سازنده را در آن ها تقویت می کند. پدری گفت: «پسرم توی یک دوره پروژه محور شرکت کرد که باید با چند نفر کار گروهی انجام می داد. الان همکاری اش توی خونه هم بهتر شده» (پ ۶). این تجربه ها می توانند مهارت های اجتماعی و خانوادگی نوجوان را توسعه دهند.

سه) یادگیری مشارکتی

فرایند یادگیری گروهی که با تعامل، گفت و گو و حل مسئله همراه است، می تواند به نوجوانان کمک کند تا ظرفیت شنیدن دیدگاه های متفاوت را تمرین کنند. یکی از والدین توضیح داد: «در کارگاه های مشارکتی، پسرم یاد گرفت که نظرات دیگران رو هم گوش کنه. این روی ارتباطش با ما هم تأثیر گذاشت» (پ ۸). این نوع یادگیری، بازتابی از تعامل مؤثر در محیط خانواده نیز هست.

چهار) آموزش خانواده محور

وقتی آموزش تنها محدود به مدرسه نیست و محیط خانواده نیز بخشی از آن قرار می گیرد، یادگیری معنادارتر می شود. مادری بیان کرد: «در دوره ای که فرزندم شرکت کرده بود، از ما هم خواستن در یک فعالیت خانوادگی شرکت کنیم. باعث شد بیشتر با هم حرف بزیم» (پ ۳). این تعامل دوسویه میان آموزش و خانواده، به تقویت پیوند عاطفی والد - فرزند کمک می کند.

ه) انگیزش درونی و تنظیم هیجانی

این مضمون به ظرفیت های روان شناختی نوجوانان می پردازد که در ریزسیستم نظریه بوم شناختی برونفبرنر قرار دارد، چراکه مستقیماً به رفتار، هیجان و انگیزش فرد در تعامل

با محیط نزدیک (مانند خانواده) مربوط می‌شود. چهار زیرمضمون این بخش شامل: هدف‌گذاری، خودنظارتی، برنامه‌ریزی و خودتنظیمی در شرایط استرس‌زا هستند. نوجوانانی که توانایی هدایت درونی خود را توسعه داده‌اند، بهتر می‌توانند در تعاملات خانوادگی مشارکت مؤثر داشته باشند. انگیزش درونی و تنظیم هیجانات، بنیان‌های روانی لازم برای کنار آمدن با تفاوت‌های نسلی و حفظ ارتباط سازنده با والدین را فراهم می‌کنند

یک) هدف‌گذاری

داشتن اهداف شخصی مشخص، به نوجوانان کمک می‌کند تا مسیر خود را بهتر بشناسند و انگیزه بیشتری برای تعامل سازنده با والدین داشته باشند. یکی از پدران گفت: «وقتی پسرم برای آینده‌اش هدف داشت، بیشتر می‌توانست با ما درباره مسائل مهم حرف بزنه. انگیزه‌اش تأثیر مثبتی روی روابط خانوادگی داشت» (پ ۵). هدف‌گذاری روشن، نوجوان را به گفت‌وگوی منطقی و مشارکت فعال‌تر در خانواده سوق می‌دهد.

دو) خودنظارتی

توانایی نوجوان در پایش و ارزیابی رفتار خود، درک بهتر از تأثیر رفتارهایش بر روابط خانوادگی به همراه دارد. مادری گفت: «دخترم خودش فهمیده وقتی عصبانی میشه، چطور باید واکنش نشون بده. خودش رو بهتر کنترل می‌کنه» (پ ۳). این مهارت به کاهش تعارضات نسلی و درک متقابل کمک می‌کند.

سه) برنامه‌ریزی

نوجوانانی که توان برنامه‌ریزی دارند، نه تنها در زندگی فردی پیشرفت می‌کنند، بلکه می‌توانند در مدیریت زمان و اولویت‌ها با والدین تعامل مؤثرتری داشته باشند. پدري توضیح داد: «پسرم برنامه‌ریزی می‌کنه برای درس و اوقات فراغتش. همین باعث شده وقت بیشتری هم برای خانواده بذاره» (پ ۱). این مهارت پایه‌ای برای مشارکت معنادارتر در فضای خانواده است.

چهار) خودتنظیمی هیجانی

یکی از چالش‌های اصلی نوجوانان، مدیریت هیجان در شرایط بحرانی است. توانایی تنظیم هیجانی در موقعیت‌های استرس‌زا، به کاهش تنش‌های نسلی کمک می‌کند. مادری ابراز کرد: «دخترم قبلاً وقتی چیزی ناراحتش می‌کرد، قهر می‌کرد. حالا یاد گرفته چطور آرام بمونه و حرف بزنه» (پ ۴). این خودتنظیمی هیجانی، یک ابزار کلیدی برای حفظ ارتباط مؤثر والد-فرزند است.

جدول ۲. مضامین و زیر مضامین پدیدار شده از مطالعه.

سطح تحلیل	مقوله (تم فراگیر)	کد محوری (موانع / عوامل تسهیل گر)	کدهای باز (مثال هایی از داده ها)	کد مشارکت کنندگان
کلان سیستم	موانع ساختاری - فرهنگی	فشار اقتصادی، فقر منابع، انتظارات فرهنگی	«ما دو تا شغل داریم... باید وقت خانواده را فدای اجاره و هزینه کنیم» / «فرزندم درک نقش های جنسیتی نوین را ندارد»	پ ۶، پ ۷، پ ۸
	عوامل تسهیل گر و فرهنگی رسانه ای	رسانه های سازنده، سیاست های حمایتی، الگوهای موفق	«وقتی برنامه هایی درباره خانواده پخش می شه، با دخترم نگاه می کنیم» / «دولت برنامه آموزش والدگری گذاشت...»	پ ۴، پ ۶، پ ۹
برون سیستم	نفوذ فناوری و رسانه	رسانه های تأثیرگذار، سبک زندگی القایی، پیام های ناهم سو با واقعیت	«دخترم همه چیز رو در اینستاگرام می گذاره» / «پسر من می گه مثل پدرم هستم، پس چرا منع می کنی؟»	پ ۱، پ ۵، پ ۸
	ضعف ساختار آموزشی	بی ارتباط بودن آموزش با زندگی، نبود پیوند با بازار کار، نبود برنامه ریزی	«هیچ برنامه ای برای آینده تحصیلی بچه ها نیست» / «چیزهایی که مدرسه یاد می ده، به درد زندگی نمی خوره»	پ ۳، پ ۴، پ ۷
	ناآگاهی نسبت به مسیر شغلی	نداشتن اطلاعات شغلی، عدم شناخت مشاغل جدید، نبود راهنمایی شغلی	«پسر من نمی دونه چه شغل هایی هست» / «خودم هم شغل های جدید رو نمی شناسم»	پ ۲، پ ۵، پ ۷
میان سیستم	تعامل نهاد های حمایتی	استفاده از مشاوره، گفت وگو با متخصصان، ارتباط مدرسه و مراکز مشاوره	«مشاور دیدگاه مون رو نسبت به رفتار پسر مون تغییر داد» / «مدرسه ما رو به مشاور ارجاع داد و رابطه بهتر شد»	پ ۲، پ ۵، پ ۷

سطح تحلیل	مقوله (تم فراگیر)	کد محوری (موانع / عوامل تسهیل‌گر)	کدهای باز (مثال‌هایی از داده‌ها)	کد مشارکت‌کنندگان
	آموزش مهارت محور	مهارت‌های نرم، یادگیری پروژه محور، یادگیری مشارکتی، آموزش خانواده محور	«دخترم بعد از کلاس مهارت ارتباطی، راحت تر حرف می‌زنه» / «در یک فعالیت خانوادگی شرکت کردیم و گفت وگو بیشتر شد»	پ ۳، پ ۴، پ ۶
ریزسیستم	چالش‌های ارتباطی والد فرزند.	نبود همدلی، فاصله نسلی، تعامل نامؤثر، نبود الگوهای مثبت	«پسرم می‌گه من فقط منتظرم جوایش رو بدم، نه اینکه گوش بدم» / «فرزندم سلبریتی‌ها رو الگو گرفته چون اطرافش کسی نیست»	پ ۲، پ ۴، پ ۵، پ ۶
	حمایت شبکه نزدیک انسانی	دوستان موفق، الگوهای مثبت، مشاوران اجتماعی	«پسرم از وقتی با دوستای منظم نشست و برخاست می‌کنه، بهتر شده» / «مشاور مدرسه رابط بین ما و دخترم شد»	پ ۳، پ ۵، پ ۸
	انگیزش درونی و تنظیم هیجانی	هدف‌گذاری، خودنظارتی، برنامه‌ریزی، خودتنظیمی هیجانی	«وقتی هدف داره، بیشتر با ما گفت وگو می‌کنه» / «دخترم یاد گرفته عصبانیتش رو کنترل کنه»	پ ۳، پ ۵
فردی	موانع روان‌شناختی	ترس از شکست، اضطراب عملکرد، خودسرزندی، نداشتن هدف	«پسرم بعد خراب کردن امتحان، خودش رو سرزنش می‌کنه» / «نمی‌دونه با زندگی‌ش چه کار کنه، پس حرف‌هامون رو هم جدی نمی‌گیره»	پ ۳، پ ۵، پ ۶
	موانع اجتماعی- هویتی	کلیشه‌های جنسیتی، عدم استقلال فکری، نقش‌پذیری منفی	«دخترم چون الگوی مثبت نداره، فقط دنبال تأیید در شبکه‌های اجتماعی» / «ما هیچ وقت یادش ندادیم مستقل فکر کنه»	پ ۳، پ ۸، پ ۹

بحث

یافته‌های این مطالعه در دو بخش متمایز شامل «موانع» و «عوامل تسهیل‌گر» دسته‌بندی شدند تا پیچیدگی تعامل میان شرایط ساختاری، فرهنگی، فناورانه و روان‌شناختی مؤثر بر نظارت والدین بر فرزندان در بافت شهری تهران را شفاف‌تر بازتاب دهند. این تحلیل در چهار سطح نظریه سیستم‌های بوم‌شناختی برون‌فونربر (۱۹۷۹) انجام شد که تأکید دارد تعاملات فرد با محیط‌های مختلف اجتماعی، از سطح ریزسیستم تا کلان‌سیستم، نقشی تعیین‌کننده در رشد و رفتار دارد. یافته‌ها نشان دادند که تغییرات پرشتاب در ابعاد مختلف زندگی، به‌ویژه در بافت شهری، منجر به بازتعریف سبک زندگی جوانان و والدین شده و به شکل‌گیری نوعی ناهماهنگی نسلی انجامیده است که در نحوه تعامل، ارزش‌گذاری و تصمیم‌گیری درباره آینده به وضوح قابل مشاهده است.

در سطح کلان‌سیستم، یافته‌ها نشان داد که فشار اقتصادی، فقر منابع و انتظارات فرهنگی سه مانع اصلی در عملکرد والدین هستند. یافته‌ها با مطالعاتی مانند کانجر و همکاران (۲۰۲۱) هم‌راستا است که بر تأثیر فقر ساختاری بر روابط والد-فرزند تأکید دارند. همچنین، تحمیل کلیشه‌های جنسیتی که در مصاحبه‌ها به روشنی گزارش شد، بیانگر الگوهای فرهنگی سنتی است که با تغییرات ارزشی نسل جدید در تعارض قرار دارند؛ موضوعی که در مطالعات کلاسیک (۲۰۰۸) نیز بازتاب یافته است. در واقع، این تعارض ارزشی، یکی از مصادیق روشن شکاف نسلی است که با تغییر نگرش نسل جدید نسبت به جنسیت، آزادی و سبک زندگی تقویت شده و شکاف درک متقابل میان نسل‌ها را عمیق‌تر کرده است.

در سطح برون‌سیستم، دو عامل مهم یعنی نفوذ رسانه و ناکارآمدی ساختار آموزشی به عنوان موانع کلیدی در مسیر نظارت والدین برجسته شدند. یافته‌ها نشان داد که رسانه‌ها با القای سبک زندگی خاص و پیام‌های ناهم‌خوان با واقعیت‌های فرهنگی، موجب شکاف عاطفی و شناختی میان والدین و نوجوانان می‌شوند. این نتایج با تحلیل‌های باومن (۲۰۲۰) درباره تأثیر منفی رسانه‌های نوین بر روابط خانوادگی هم‌راستا است. همچنین، نبود برنامه‌ریزی شغلی و آموزشی مؤثر در نظام رسمی نیز سبب سردرگمی نوجوانان و بی‌اعتمادی آن‌ها نسبت به توصیه‌های والدین می‌شود (رجوع شود به ژانگ، ۲۰۲۲).

به تبع این روند، سبک زندگی نوجوانان به سوی مصرف‌گرایی، فردگرایی و وابستگی به منابع دیجیتال سوق یافته و والدین نیز از ابزارهای تربیتی سنتی و مهارت‌های روزآمد محروم

مانده‌اند. این واگرایی، مسیر نظارت مؤثر را با چالش‌های فزاینده مواجه ساخته است.

در سطح میان‌سیستم، یافته‌ها به شکاف میان نهادهای اجتماعی (مدرسه، خانواده و مشاوره) اشاره دارند. عدم ارتباط مؤثر این نهادها با یکدیگر سبب شده تا پشتیبانی جامع از نوجوانان و خانواده‌ها شکل نگیرد؛ به‌ویژه در مواردی که نوجوانان با چالش‌های روانی، تحصیلی یا هویتی مواجه‌اند. مطالعات اسمیت و همکاران (۲۰۱۸) نیز بر همین خلأ همکاری میان نهادها تأکید کرده‌اند. فقدان هماهنگی میان نهادهای اجتماعی در شرایطی رخ می‌دهد که سبک زندگی نوجوانان در حال تجربه دگرگونی‌های متعدد است و والدین نیز در انزوای تربیتی قرار دارند. این ناهماهنگی نهادی، به‌نوعی محرک تشدیدکننده بحران در ارتباطات خانوادگی و بین‌نسلی به‌شمار می‌رود.

در سطح ریزسیستم، چالش‌های مربوط به تعاملات نزدیک والدین و فرزندان، فقدان الگوهای اجتماعی مثبت، ضعف در خودباوری نوجوانان، اضطراب عملکرد و ترس از شکست برجسته شد. این یافته‌ها با مطالعات دسی و رایان (۲۰۰۰) در باب خودمختاری، خودتنظیمی و تعامل والد. فرزند در ارتباطند. همچنین، خودسرزندی، نداشتن هدف و کاهش انگیزش درونی نشان می‌دهد که موانع روان‌شناختی در سطح فردی، تحت تأثیر سیستم‌های اجتماعی گسترده‌تر شکل گرفته و مانع نظارت مؤثر می‌شوند.

در چنین بستری، سبک زندگی نوجوانان بر محور تلاش برای استقلال روان‌شناختی، تأکید بر تجربه‌گرایی و فاصله‌گیری از ارزش‌های والدین شکل می‌گیرد. والدین نیز به دلیل فرسودگی روانی، فشار اقتصادی و عدم آشنایی با ابزارهای جدید تربیتی، دچار احساس ناکارآمدی می‌شوند. این دو مسیر واگرا، منشأ اصلی شکاف نسلی و تنش در سبک زندگی مشترک خانواده‌ها به حساب می‌آید.

برخلاف موانع، بخش دوم یافته‌ها به فرصت‌ها و عوامل تسهیل‌گر در مسیر نظارت والدین پرداخت. این عوامل بر مبنای داده‌ها، شامل حمایت‌های سیاستی، شبکه‌های اجتماعی و مشاوره‌ای و آموزش‌های مهارت‌محور طبقه‌بندی شدند.

در سطح کلان‌سیستم، سیاست‌گذاری فرهنگی و رسانه‌ای سازنده از جمله برنامه‌هایی که به آموزش والدگری دیجیتال می‌پردازند، به‌عنوان فرصت‌های مهم شناسایی شدند. این یافته‌ها با تحلیل‌های مک‌لئود و همکاران (۲۰۲۱) درباره نقش سیاست‌های فرهنگی در کاهش فاصله نسلی مطابقت دارد. اجرای چنین سیاست‌هایی می‌تواند زمینه‌ساز شکل‌گیری سبک

زندگی تلفیقی باشد که در آن ارزش‌های نسل قدیم و نیازهای نسل جدید در یک چارچوب گفت‌وگومحور قابل بازسازی باشد.

در سطح ریزسیستم و میان‌سیستم، حضور دوستان موفق، الگوهای رفتاری مثبت و مشاوران تخصصی در محیط زندگی نوجوان، به عنوان منابع حمایتی شناخته شد. این نتایج با مدل‌های حمایتی گلدشتاین و بروکس (۲۰۱۳) که بر اهمیت شبکه‌های نزدیک در حمایت از نوجوانان تأکید دارند، هماهنگ است. این عناصر حمایتی می‌توانند سبک زندگی نوجوانان را از گرایش به انزوا یا افراط، به سمت تعادل روانی و ارتباط مؤثر با والدین سوق دهند. در سطح میان‌سیستم و برون‌سیستم، برنامه‌های آموزشی غیررسمی همچون کلاس‌های مهارت نرم، آموزش مشارکتی و پروژه‌محور از سوی والدین مؤثر تلقی شدند. این نوع آموزش‌ها نه تنها به رشد توانمندی‌های فردی نوجوان کمک می‌کنند، بلکه باعث تقویت تعامل والد-فرزند نیز می‌شوند. چنین رویکردهایی به والدین کمک می‌کند تا نقش فعالی در بازسازی سبک زندگی خانوادگی ایفا کرده و از حالت واکنشی خارج شوند.

در نهایت، در سطح ریزسیستم، ویژگی‌های روان‌شناختی نوجوانان مانند هدف‌گذاری، خودنظارتی، برنامه‌ریزی و خودتنظیمی هیجانی نقش مهمی در تسهیل نظارت مؤثر ایفا کردند. این مهارت‌ها منجر به شکل‌گیری تعاملات سازنده‌تر و کاهش اصطکاک در روابط خانوادگی شدند. چنانچه خانواده‌ها و نهادهای مسئول بتوانند این ظرفیت‌ها را تقویت و از آن‌ها در جهت بازتعریف سبک زندگی مشترک استفاده کنند، می‌توان انتظار داشت که شکاف نسلی کاهش یافته و فرایند نظارت به شیوه‌ای کارآمدتر و تعاملی‌تر محقق شود.

پیشنهاد‌های پژوهش

پیامدهای این یافته‌ها چندلایه، میان‌رشته‌ای و مرتبط با تحولات سبک زندگی هستند و ضرورت حمایت سیستمی در سطوح کلان، میان‌سازمانی و خرد را برای ارتقای نظارت والدین بر فرزندان در بافت‌های شهری همچون تهران برجسته می‌سازند. یافته‌ها نشان دادند سبک زندگی والدین و نوجوانان دچار واگرایی بنیادین شده و این شکاف نسلی، بسیاری از الگوهای ارتباطی، تربیتی و حمایتی سنتی را ناکارآمد کرده است. در سطح کلان، سیاست‌گذاران باید با ارائه کمک‌های مالی هدفمند، ایجاد انعطاف در نظام اشتغال والدین (مانند دورکاری یا ساعات کاری قابل تنظیم) و فراهم‌سازی دسترسی به فعالیت‌های فرهنگی، تفریحی و فوق‌برنامه مقرون به صرفه برای خانواده‌ها، موانع اقتصادی و ساختاری در مسیر نظارت والدین

را کاهش دهند. این اقدامات به‌ویژه در خانواده‌هایی با درآمد متوسط و پایین، امکان تجربه سبک زندگی سالم، متعادل و مشارکتی‌تر را برای والدین و نوجوانان فراهم می‌سازد.

در حوزه آموزش و فرهنگ، لازم است برنامه‌هایی با هدف ارتقای سواد دیجیتال، مهارت‌های ارتباط مؤثر میان نسلی و آگاهی والدین از سلامت روان نوجوانان طراحی شود. این مداخلات می‌توانند با تقویت درک والدین از سبک زندگی نوین نسل نوجوان. شامل استفاده از رسانه‌های اجتماعی، تنوع سبک‌های هویتی و الگوهای انگیزشی جدید. زمینه‌گفت‌وگوی همدلانه‌تر و تعامل سازنده‌تر در خانواده‌ها را فراهم سازند. در سطح اجتماعی و میان‌سازمانی، اجرای مداخلات جامعه‌محور نظیر راه‌اندازی شبکه‌های محلی نظارت، گروه‌های حمایت از والدین و مراکز مشاوره خانوادگی در محلات شهری، می‌تواند سرمایه اجتماعی را تقویت کرده و حس مسئولیت جمعی در فرآیند فرزندپروری را افزایش دهد. چنین نهادهایی با شناخت تحولات سبک زندگی محلی، قادر خواهند بود مشاوره‌ها و آموزش‌های هدفمندتری ارائه دهند که متناسب با تفاوت‌های نسلی طراحی شده‌اند.

در سطح فردی و خانوادگی، دسترسی گسترده‌تر، رایگان یا یارانه‌ای به خدمات بهداشت روان حرفه‌ای، کارگاه‌های فرزندپروری و مشاوره‌های تخصصی، کمک می‌کند والدین و نوجوانان بر چالش‌هایی چون تنهایی، اضطراب، نارضایتی از سبک زندگی و آشفتگی هویتی فائق آیند. این خدمات باید به خانواده‌ها کمک کند تا سبک زندگی‌شان را بر پایه تعاملات آگاهانه، هدف‌گذاری مشترک و حمایت هیجانی بازطراحی کنند. همچنین پیشنهاد می‌شود سیاست‌ها و برنامه‌های فرهنگی و آموزشی با حساسیت به بافت اجتماعی. فرهنگی تهران و شناخت دقیق از شکاف ارزشی نسل‌ها طراحی شوند. چنین رویکردی می‌تواند اعتماد بین نسلی را بازسازی کرده، زمینه‌ساز تقویت سبک زندگی هم‌افزای والد. فرزند شود و به کاهش تعارضات درون خانوادگی کمک کند. درنهایت، پیشنهاد می‌شود که مطالعات آینده به صورت طولی^۱ به بررسی پیامدهای سبک زندگی دیجیتال و فشارهای اجتماعی بر کیفیت نظارت والدین، انگیزش نوجوانان و سلامت روان خانواده بپردازند. همچنین، مطالعات مقایسه‌ای میان مناطق مختلف تهران و سایر شهرهای ایران می‌تواند زمینه تدوین مداخلات محلی متناسب با تنوع فرهنگی و سبک‌های زندگی متفاوت را فراهم آورد.

محدودیت‌ها و جهت‌گیری آینده

این مطالعه به بینش‌های ارزشمندی کمک می‌کند، اما محدودیت‌های متعددی نیز دارد. اول، نمونه‌گیری شامل تنها ۱۲ والدین بود که در خدمات بهداشت روان بهزیستی شرکت می‌کردند، این امر تعمیم یافته‌ها را محدود می‌کند. علاوه بر این، سوگیری پاسخ ممکن است بر نحوه اشتراک‌گذاری تجربیات شرکت‌کنندگان تأثیر بگذارد. علاوه بر این، تمرکز فرهنگی بر تهران به این معنی است که نتایج ممکن است در زمینه‌های دیگر قابل اجرا نباشد. فقدان دیدگاه‌های نوجوان، درک جامع از مسائل مورد نظر را بیشتر محدود می‌کند و طراحی مقطعی تنها یک لحظه از زمان را به تصویر می‌کشد. همچنین، این مطالعه به طور کامل تأثیر سیستم‌های عامل دیجیتال بر نظارت والدین را بررسی نکرد. هدف پژوهش‌های آینده باید شامل نمونه‌های متنوع‌تر، ترکیب دیدگاه‌های نوجوانان و استفاده از مطالعات طولی برای بررسی تغییرات در طول زمان باشد. علاوه بر این، بررسی تأثیرات فناوری، اجرای استراتژی‌های مبتنی بر مداخله، انجام مقایسه‌های بین فرهنگی و ارزیابی پیامدهای روان‌شناختی، درک و کاربرد یافته‌ها را افزایش می‌دهد و در نهایت روابط والدین و فرزند را بهبود می‌بخشد و شکاف‌های نسلی را برطرف می‌کند.

منابع

۱. جعفرنژاد، خدیجه؛ اسدی یونسی، محمدرضا و راستگو مقدم، میترا (۱۳۹۴)، رابطه ابعاد الگوی ارتباطی خانواده با فراوانی و شدت تعارضات والدین. نوجوانان، خانواده‌پژوهی، ۱۱ (۴۲): ۲۳۵-۲۱۹.
۲. چیت‌ساز قمی، محمدجواد (۱۳۸۹)، بازشناسی مفاهیم نسل و شکاف نسلی، پژوهش جوانان، فرهنگ و جامعه (جوان و مناسبات نسلی) بهار و تابستان ۱۳۸۶، (۱): ۱۱۲-۸۵.
۳. شرفی، محمدرضا (۱۳۹۲)، مؤلف‌ها و عوامل گسست نسلها. در مجموعه مقالات نگاهی به پدیده گسست نسلها، به اهتمام عل‌یاکبر علیخانی. تهران: پژوهشکده علوم انسانی و اجتماعی جهاد دانشگاهی
۴. ساعی، منصور (۱۴۰۱)، الگوهای ارتباطات میان فردی والدین و فرزندان در خانواده (تحلیل تجربه فرزندان در خانواده‌های تهرانی)، فصلنامه علمی مطالعات فرهنگ. ارتباطات، ۲۳ (۵۸): ۲۹۷-۳۲۷.
۵. علی‌فرنام مهرداد و قنبرپور گنججاری (۱۳۹۹)، مطالعات روانشناسی تربیتی، ۱۶ (۳۷).
۶. لطفی، علیرضا (۱۳۹۹)، بررسی شکاف نسلی میان جوانان و والدین و راهکارهای رفع آن، مطالعات اسلامی در حوزه سلامت، (۱۲): ۴۷-۵۶
۷. صبوری خسروشاهی، حبیب؛ معیدفر، سعید. (۱۳۹۰). تعارض فرزندان با والدین در سبک زندگی. فصلنامه برنامه ریزی رفاه و توسعه اجتماعی، ۷، ۶۷-۹۷.
۸. هاشمی، سمیرا، امان‌اللهی، زهرا، و نوری، طاهره. (۱۳۹۹). تحلیل پدیدارشناختی تجربیات زیسته

نوجوانان سازگار و ناسازگار از ادراک رابطه والد-فرزند. فصلنامه روانشناسی کاربردی، ۱۷ (۱): ۶۱، ۷۹، ۲، ۹. گائینی، ابوالفضل، و حسین زاده، امیر. (۱۳۹۱). پارادایم‌های سه گانه اثبات‌گرایی، تفسیری و هرمنوتیک در مطالعات مدیریت و سازمان. راهبرد فرهنگ، ۵ (۱۹)، ۱۰۳-۱۳۸.

۱۰. کلاکی، حسن. (۲۰۰۸). مقایسه ارزش‌های مذهبی دو نسل جدید و پیشین در ایران. مطالعات فرهنگ-ارتباطات، ۳۴ (۹)، ۱۷۱-۱۹۸.

11. Braun, V. & Clarke, V. (2024). Reporting guidelines for qualitative research: A values-based approach. *Qualitative Research in Psychology*, 1-40. <https://doi.org/10.1080/14780887.2024.2382244>
12. Bronfenbrenner, U. (1979). *The ecology of human development: Experiments by nature and design*. MA: Harvard University Press.
13. Conger, R. D. Martin, M. J. & Masarik, A. S. (2021). Dynamic associations among socioeconomic status (SES), parenting investments, and conscientiousness across time and generations. *Developmental Psychology*, 57(2), 147-163. <https://doi.org/10.1037/dev0000463>
14. Targamadze, V., Asakavičiute, V., & Grincevičiene, V. (2020). Generation Z: Modus Vivendi (The Case of Lithuania). *Cultura*, 17(1), 121-137.
15. Johnson, A. & Rogers, M. (2024). Strengthening and supporting parent-child relationships through digital technology: Benefits and challenges. *Family Relations*, 73(3), 1550-1567. <https://doi.org/10.1111/fare.12960>
16. Kang, J. & Guo, H. (2022). The effects of authoritative parenting style on young adult children's prosocial behaviour: The mediating role of emotion-regulation. *China Journal of Social Work*, 15(2), 162-177. <https://doi.org/10.1080/17525098.2021.1956760>
17. Kovács, K. E. Dan, B. Hrabéczy, A. Bacsikai, K. & Pusztai, G. (2022). Is resilience a trait or a result of parental involvement? The results of a systematic literature review. *Education Sciences*, 12(6), 372.
18. Twenge, J. M. (2020). Increases in depression, self-harm, and suicide among US adolescents after 2012 and links to technology use: Possible mechanisms. *Psychiatric Research and Clinical Practice*, 2(1), 19-25.
19. Barhate, B., & Dirani, K. M. (2022). Career aspirations of generation Z: A systematic literature review. *European Journal of Training and Development*, 46(1-2), 139-157.
20. Bergler, T. E. (2020). Generation Z and Spiritual Maturity. *Christian Education Journal: Research on Educational Ministry*, 17(1), 75-91. <https://doi.org/10.1177/0739891320903058>
21. Egerová, D., Komárková, L., & Kutiák, J. (2021). Generation Y and generation Z employment expectations: A generational cohort comparative study from two countries. *E+ M Ekonomie a Management*, 24(3), 93-109.
22. Garai-Fodor, M. (2021). Food consumption patterns, in a values-based approach, for generation Z. *Acta Polytechnica Hungarica*, 18(11), 117-134.
23. Julia, P., Mirna, L. S., & Ekta, S. (2021). Generation Z and volunteering: A national culture perspective. *Образование и Наука*, 23(1), 44-72.
24. Ozturk, U., & Yildirim, E. (2023). The evaluation of generation Z in innovation of career success:

- Comparative analysis with generation Y. *Marketing i Menedžment Inovacij*, 14(2), 115–126.
25. 25. Polok, G., & Szromek, A. R. (2023). Religious and Moral attitudes of catholics from Generation Z. *Religions*, 15(1), 25.
 26. 26. Wijaya, T., Darmawati, A., & Kuncoro, A. M. (2020). E-lifestyle confirmatory of Consumer Generation Z. *International Journal of Advanced Computer Science and Applications*, 11(10), 27–33.
 27. 27. Noronha, L., & Monteiro, M. (2016). A study on the challenges faced by single parent on teenager care. *International Journal of Advanced Trends in Engineering and Technology (IJATET)*, 1(1), 2456–4664.
 28. 28. Fisher, S. L., Bucholz, K. K., Reich, W., Fox, L., Kuperman, S., Kramer, J., Hesselbrock, V., Dick, D. M., Nurnberger, J. I., Edenberg, H. J., & Bierut, L. J. (2006). Teenagers Are Right—Parents Do Not Know Much: An Analysis of Adolescent–Parent Agreement on Reports of Adolescent Substance Use, Abuse, and Dependence. *Alcoholism: Clinical and Experimental Research*, 30(10), 1699–1710. <https://doi.org/10.1111/j.1530-0277.2006.00205.x>
 29. 29.
 30. 30. Braun, V. & Clarke, V. (2006). Using thematic analysis in psychology. *Qualitative Research in Psychology*, 3(2), 77–101. <https://doi.org/10.1191/1478088706qp063oa>
 31. 31. Lincoln, Y. S., & Guba, E. G. (1980). The distinction between merit and worth in evaluation. *Educational Evaluation and Policy Analysis*, 2(4), 61–71. <https://doi.org/10.3102/01623737002004061>
 32. 32. Smith, L. E., Greenberg, J. S., Seltzer, M. M., & Hong, J. (2008). Symptoms and behavior problems of adolescents and adults with autism: Effects of mother–child relationship quality, warmth, and praise. *American Journal on Mental Retardation*, 113(5), 387–402.
 33. 33. Deci, E. L., & Ryan, R. M. (2008). Self-determination theory: A macrotheory of human motivation, development, and health. *Canadian Psychology/Psychologie Canadienne*, 49(3), 182–185. <https://doi.org/10.1037/a0012801>
 34. 34. McLeod, D. A., B. Pharris, A., Marcus–Mendoza, S., Winkles, R. A. M., Chapman, R., & Fuller, C. (2021). Reducing Trauma from Behind Bars: Enhancing Parent–Child Attachment Through a Digitally Distributed Reading Program. *The Prison Journal*, 101(5), 575–590. <https://doi.org/10.1177/00328855211048181>
 35. 35. Goldstein, S., & Brooks, R. B. (2016). Resilience in children. In *Handbook of resilience in children* (Vol. 41, pp. 5–12). Springer. <https://link.springer.com/content/pdf/10.1007/978-3-031-14728-9.pdf>